

دارالخلافة یا خانہی ملت

روایت جدال دولت و ملت در صحنہی

سیاسی شہر

مجلس
اصلاح
سیاسی
دروس
ہائے
یک
فرس

ناز آفرین توکلی



درباره‌ی نویسنده

ناز آفرین توکلی ساکن تهران دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران

از دانشگاه بهشتی (ملی سابق) و پژوهشگر شهری است. Email: nazafarintavakoli@gmail.com

انتخاب تهران به پایتختی ایران در عهد قاجار، این شهر را به صحنه‌ی عمده‌ی رویدادهای سیاسی این سرزمین بدل کرد.^۱ صحنه‌ای که اگر چه اغلب در ظاهر نظاره‌گر خاموش وقایع می‌نمود، به طرزى ظریف اما اساسی در امکان ظهور و بروز هر واقعه، در چگونگی روی دادن هر رویداد، نقش داشت و متقابلاً خود از آن متأثر شد. خصلت این صحنه بود که با دربر گرفتن بازیگران، به مکان تجمع و مواجهه‌ی آنها با یکدیگر بدل شود و به واسطه‌ی تمام آن فضاهای به‌ظاهر خالی، که در حقیقت روابط اجتماعی را در خود پنهان داشت، شکل‌های خاصی از حضور را آشکار کند و هم‌زمان اشکالی دیگر را مانع شود. صحنه‌ای که در نسبت با رویدادها، توأمان پنهان‌کننده و آشکارساز، شکل‌دهنده و شکل‌پذیرنده بود. در این شهر بود که تولد نیروی سیاسی نوخاسته‌ای با انقلاب مشروطه و استقرار نهاد مجلس شورای ملی رسمیت یافت؛ نیرویی که پس از آن در طی قرن اخیر دوره‌های متعدد سرکوب، خیزش، انقلاب، و انسداد را از سر گذراند و امروز شاید بیش از همیشه خود را از این صحنه فک شده و خالی از امکان می‌بیند.

شناخت نقش مکان‌های شهری در جریان جنبش‌ها و اعتراضات اجتماعی در گروهی فهمی رابطه‌ای^۲ از هستی و به طور خاص فضای اجتماعی است. هسته‌ی اصلی این نگاه، چنان که پیداست، در مفهوم «رابطه» نهفته است؛ مفهومی که نقشی کلیدی در تعریف مارکس از جامعه و متعاقب آن تعریف

^۱ دو بخش نخست این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد نگارنده است به راهنمایی دکتر محمدرضا رحیم‌زاده و مشاوره‌ی دکتر زهرا اهری. (ناز آفرین توکلی. *تعامل رویدادهای مشروطه و تحولات فضایی تهران*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، تهران: دانشکده‌ی معماری و شهرسازی، دانشگاه شهیدبهشتی، ۱۳۹۵)

با سپاس از پرویز صداقت و بابک افشار که نوشتن این متن بدون راهنمایی‌ها و همراهی‌شان ممکن نبود.

^۲ Relational

لوفور از فضای اجتماعی دارد: «فضا نه یک چیز بلکه مجموعه‌ای از روابط میان چیزهاست».^۱ به مدد نگاهی فضامند است که می‌توان روایت‌ها از رویدادهای اجتماعی را از سیطره‌ی سوژه‌های متنوع و خوداتکا رهانید و آن را در جهان واقع و در بستری از روابط درهم‌تنیده‌ای خواند که به نحوی تفکیک‌ناپذیر عینی و ذهنی، و اجتماعی و کالبدی‌اند. در توضیح رابطه‌ای بودن فضا می‌توان از مفهوم «موقعیت»^۲ بهره برد. بودن در فضا به معنای موقعیت‌مند بودن است.^۳ در وابستگی متقابل موقعیت‌هاست که روابط قدرت شکل می‌گیرد و عاملیت گروه‌های مختلف اجتماعی در شبکه‌های پنهان و آشکار روابط با دیگران و محیط اطراف‌شان، ممکن و البته محدود می‌شود. موقعیت برتر در شبکه‌ی روابط قدرت به معنای توانایی بیشتر در سازمان‌دهی و تعریف روابط و موقعیت‌ها و به کنترل درآوردن منابع اصلی است. به بیان روشن‌تر، قدرت (دولت) با کنترل منابع اصلی و به واسطه‌ی برقرار کردن نوعی از نظم، دامنه‌ی کنشگری و افق امکانات خود را می‌گستراند و در عین حال اهداف و افق امکانات سایرین را محدود و البته پیش‌بینی‌پذیر می‌کند.^۴

با این حال موقعیت‌ها ثابت و ذاتی نیستند. فضا مداوماً در حال ساخته‌شدن است و شکلی از زمان‌مندی را در خود دارد. در بزرگراه‌هایی و تحت شرایطی خاص، با تغییر یا کشف دوباره‌ی افق امکان‌های موقعیت‌های فرودست، ظهور نوعی کنش خلاقانه ممکن می‌شود که روند بازتولید بی‌عیب و نقص نظم مسلط پیشین را برهم می‌زند. این کنش خلاقانه با بازتعریف موقعیت‌ها، نقش‌ها، دارایی‌ها، منابع اصلی و ارزش‌ها همراه است. در این نگاه تغییر اجتماعی نه به معنای گذاری بی‌کم و کاست از یک نظم به نظم دیگر، بلکه فرآیندی است که با تغییر نسبی موقعیت‌ها، ظهور شکل متفاوتی از روابط را ممکن می‌کند که می‌تواند تسری یابد و بر سایر روابط و موقعیت‌ها نیز اثر بگذارد.^۵ در شهر و مکان‌های شهری است که این موقعیت‌های متفاوت و روابط قدرت عینیت می‌یابند. شهر به منزله‌ی مکان هم‌زیستی و هم‌زمانی به واسطه‌ای برای اعمال و نمایش قدرت و هم‌چنین صحنه‌ای برای

^۱ هانری لوفور، تولید فضا، فصل دوم. (از ترجمه‌ی منتشرشده‌ی محمود عبدالله‌زاده)

^۲ Position

^۳ Pierre Bourdieu, *Physical space, Social space and Habitus*, p. 11.

^۴ Ian Burkitt, "Relational Agency", P.526-527.

^۵ Ian Burkitt, "Relational Agency", P.526-527.

ظهور سیاست بدل می‌شوند. در حقیقت عاملیت هر گروه اجتماعی در شبکه‌ی روابطش با مکان‌های شهری تعریف می‌شود. از این منظر مکان‌های شهری نقشی فعال در جریان رویدادهای اجتماعی ایفا می‌کنند که توجه به آن می‌تواند سویه‌های متفاوتی از قدرت و مقاومت را آشکار کند.

در این نگاه مکان نیز دارای هویتی رابطه‌ای است که مانند فضا به شکلی اجتماعی ساخته می‌شود. هر مکان درون شبکه‌ی روابط فضایی، موقعیتی ویژه و وجودی اجتماعی می‌یابد و متناسب با آن صاحب هویت و معنا می‌شود. خصلت مهم مکان‌ها دارا بودن وجهی مادی و یکتا^۱ است. مکان جایی است بر روی زمین و از این رو، به‌رغم تحولات کالبدی و اجتماعی (هویتی) می‌تواند موجودیت یکتای خود را حفظ کند.^۲ همین وجه یکتای مادی، وجه تمایز مکان از فضا است. از آنجا که فضا یک ابره یا یک چیز نیست، نمی‌توان آن را در کلیتش تصور کرد. از این رو، فضا عمدتاً در وجه مادی و یکتای مکان پنهان می‌شود و با تبدیل آن مکان به صحنه‌ای با میزانشن‌های از پیش تعیین شده، تجسم می‌یابد. این گونه است که مکان با خصلت نمادین خود، فضا را نمایندگی می‌کند. این خصلت نمادین صرفاً بیانگر معنا یا برانگیزاننده‌ی احساسی خاص نیست؛ بلکه کارکرد مشخص اجتماعی دارد^۳ و بر امکان و دامنه‌ی کنشگری گروه‌های مختلف اجتماعی اثر می‌گذارد. این امر نشان می‌دهد که چگونه مکان می‌تواند در تداوم یا تغییر فضا نقش داشته باشد و به واسطه‌ی فضا و قدرت بدل شود.^۴ به این ترتیب تصاحب فضا با کنترل و تملک مکان عینیت می‌یابد. قدرت با کنترل مکان‌ها فضا را تصاحب می‌کند، بر فهم و تعریف گروه‌های مختلف اجتماعی از مکان‌ها اثر می‌گذارد و میزان مشارکت آنها را در فرآیندهای معنادمی به مکان‌ها معین می‌کند. همچنین، تغییر فضا به واسطه‌ی کنش‌های خلاقانه‌ای ممکن می‌شود که میزانشن‌های از پیش موجود مکان‌های نمادین را برهم‌زند؛ تعریف تازه‌ای از موقعیت‌ها و افق

^۱ Unique

^۲ Martina Löw, "The Constitution of Space: The Structuration of Spaces through the Simultaneity of Effect and Perception", p. 42.

^۳ کریستین اشمید، «نظریه هانری لوفور درباره‌ی تولید فضا: به سوی دیالکتیکی سه‌بعدی»، ص ۸۱

^۴ Jerome Monnet, "The symbolism of place: geography of relationships between space, power and identity".

امکان‌هایشان پدید آورد و در این فرآیند معناهایی تازه خلق کند. فرایند معنادهی وجهی سیاسی دارد^۱ و گروه‌های مختلف اجتماعی برای افزایش قدرت سیاسی خود باید میزان مشارکت‌شان را در فرآیند معنادهی به مکان‌ها به نحوهای گوناگون افزایش دهند.^۲ دموکراسی بدون سهم شدن حداکثری افراد در این فرآیند عینیت نخواهد یافت. از این رو مبارزه برای دموکراسی را می‌توان هم‌چون نوعی جدال بر سر فضا و مکان‌های شهری دانست.

فرآیند شکل‌گیری دولت-ملت مدرن در ایران نیز فرآیندی فضا‌مند است^۳ که با ظهور مشروطیت و رسمیت یافتن ملت بر صحنه‌ی سیاسی شهر، شکلی از جدال دولت و ملت برای تصاحب فضا و مکان‌های شهری را به خود گرفت. در این مقاله، این جدال را با محوریت مجلس شورای ملی در میدان بهارستان روایت می‌کنیم. هر روایت بیانی ساده‌شده از واقعیت است. در این روایت نیز رویدادهای اجتماعی از منظر فرآیندهای فضایی بررسی شده‌اند. پژوهش حاضر تلاش می‌کند بخشی از روابط متقابل میان وجوه انسانی و مکانی رویدادها را روشن کند. مسئله‌ی مهم توجه به درهم‌تنیدگی سه مفهوم فضا(ها)، انسان(ها)، و مکان(ها) است که در شبکه‌ی پیچیده‌ای از روابط به هم پیوند خورده‌اند. هدف این روایت نیز صرفاً روشن کردن وجوهی از همین درهم‌تنیدگی‌هاست.

پرده‌ی اول:

رسمیت یافتن ملت بر فضای سیاسی شهر

جامعه‌ی ایران در عهد قاجار دستخوش دگرگونی‌هایی بنیادین شد. در این دوره بود که با تثبیت نظریه‌ی «ولایت فقیه» شاهان قاجار از مقام معنویشان عزل شدند و مشروعیتشان منوط به تأیید علما شد. در نتیجه‌ی این امر راه بر حضور روحانیان بر صحنه‌ی سیاسی گشوده شد و آنها به نیرویی بالقوه بدل

^۱ سیدعلی اصغر سلطانی، قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، ص ۸۳-۸۶

^۲ ادوارد سوگا اشاره می‌کند که تغییر فضای مسلط تنها از طریق بازپس گرفتن فضای محسوس (مکان) ممکن است.

J. Agnew and D. Livingstone (eds.) *Handbook of Geographical Knowledge*. London: Sage, 2011 (forthcoming), Chapter 23: Space and Place, p19.

^۳ نک: بابک افشار، معماری و قدرت، ص ۱۳۰-۱۳۱

شدند که در صورت لزوم می‌توانستند نقش مخالفان و رقبای قدرتمند حکومت را ایفا کنند.^۱ روحانیان گروهی متشکل بودند که با در اختیار داشتن شبکه‌ای از پایگاه‌های مذهبی و به‌واسطه‌ی پیوندهایشان با جامعه، امکان بسیج مردم برایشان فراهم بود. این گروه نقش میانجی را در روابط دولت و جامعه ایفا می‌کرد. جامعه نیز شامل گروه‌های سازمان‌یافته‌ی متکثری بود که عمدتاً بر وابستگی به اصناف و محلات ریشه داشت. ذات وجود این سازماندهی مدنی عامل و نشانه‌ی قدرت بالقوه‌ی افرادی بود که به شکل رسمی نه سهمی از سیاست داشت و نه حقی از آن. این چنین شبکه‌ی پیچیده‌ای از محلات و اصناف در کنار پایگاه‌های مذهبی برای بسیج مردم در کنش‌های اعتراضی و شورشی شکل گرفت.^۲ در این نظام، «تظلم خواهی» شکل تعریف‌شده‌ای بود که جامعه می‌توانست، با پذیرش تمایزات نظام و سلسله‌مراتب ناشی از آن، اعتراض را ابراز کند.^۳ مرجع تظلم خواهی صاحبان قدرت بودند و توسل به آنها خود مؤید جایگاه برترشان بود. مکان ظهور تظلم خواهی‌ها در دارالخلافة تهران، مکان‌های حکومتی (همچون ارگ و میدان توپخانه) یا مکان‌های مذهبی (به‌خصوص مسجد شاه و مسجد جامع) بود.

اما مهم‌ترین دگرگونی این عهد را باید در نخستین نشانه‌های شکل‌گیری دولت-ملت مدرن جست که در مقابل منشاء الهی حکومت، بر اهمیت خواست و اراده‌ی ملت تأکید می‌کرد. در نتیجه‌ی اصلاحات حکومت قاجار و ایجاد نهادهای مدنی عمومی، زمینه برای این تحول فکری در بخش وسیعی از مردم مهیا شد.^۴ این امر راه را بر خواست مشارکت سیاسی مردم گشود و شکلی از نقد غیررسمی مناسبات قدرت را ممکن کرد.^۵ به تدریج، خواست مشارکت سیاسی مردم به حدی از تکامل رسید که نیازمند مکانی از آن خود بود تا بتواند بروز یابد و اثرگذار شود. اوج ظهور این خواست در جریان جنبش

^۱ ماشاءالله آجودانی، *مشروطه ایرانی*، ص ۶۶-۹۸. همچنین نک: پرواند آبراهامیان، «استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار»، ص ۲۱.

^۲ ونسا مارتین، *عهد قاجار*، ص ۲۰-۴۳.

^۳ پرواند آبراهامیان، «استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار»، ص ۴۳.

^۴ محمد توکلی طرقي، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، ص ۷۸.

^۵ سید جواد طباطبایی، محمد توکلی طرقي و محمدعلی کاتوزیان، هر یک به نوعی به شکل‌گیری چنین فضایی اشاره کرده‌اند. سیدجواد طباطبایی از «فضای عمومی در حال تکوین ایران دوران جدید» سخن گفته است. (سیدجواد طباطبایی، *تأملی درباره ایران*، ج ۲، ق ۲، ص ۲۱). محمد توکلی طرقي آن را «حریم عمومی ناقده» می‌داند (محمدتوکل طرقي، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، ص ۷۸)، و همایون کاتوزیان به «حوزه‌ی همگانی نو یا چیزی شبیه به آن» اشاره می‌کند. (همایون کاتوزیان، «مسائل دموکراسی یا حوزه‌ی همگانی در ایران نو»، ص ۱۹۷). طباطبایی و کاتوزیان بیشتر بر وجه ذهنی این حوزه تأکید دارند که از طریق بحث‌ها نظری و روزنامه‌ها شکل گرفت و توکلی طرقي وجهی که با زندگی شهری و روزمره در ارتباط است را پررنگ می‌کند.

مشروطه خواهی نمود یافت و چنان که خواهیم دید توسعه‌ی تهران در دوره‌ی ناصری، فارغ از محدوده‌ها و محدودیت‌های شهر و نظام قدیم، به بالندگی و ظهور و بروز آن کمک کرد.

جای شگفتی نیست که بخش اعظم اعتراض‌های شهری منجر به فرمان مشروطیت، در مکان‌های مذهبی و بارهبری روحانیان به ظهور رسید. اهمیت سیاسی زمان و مکان مذهبی چنان بود که رویدادهای اعتراضی این دوره عمدتاً در ماه‌های مذهبی، چون محرم و رمضان، اتفاق افتاد و در بسیاری از تاریخنامه‌های آن زمان، با نام مکان‌های مذهبی پیوند خورد، مانند: واقعه‌ی مسجد شاه، واقعه‌ی مسجد جامع، و تحصن حرم حضرت عبدالعظیم. اما نکته‌ی مهم توجه به کیفیت فضایی است که در مکان‌های مذهبی امکان تحقق داشت. این مکان‌ها پیشینه و سنتی با خود داشتند که فراتر رفتن از آنها به راحتی یک شبه ممکن نبود. تشخص روحانیان در این مکان‌ها چنان بود که عملاً سایر اقشار در مقابل آنها، تبدیل به توده‌ای کمابیش هم‌شکل می‌شدند و در موقعیت‌هایی فرعی و فرودست قرار می‌گرفتند. مکان‌های مذهبی در بسط آگاهی و خواست تغییر در میان مردم نقشی مهم داشتند، اما از آنجا که خود حامل روابط سلسله‌مراتبی و از پیش‌معین بودند، توانشان برای تغییر در روابط فضایی موجود و ایجاد فضایی تازه محدود بود. از این رو، ظهور فضای تازه نیازمند مکانی متفاوت بود.

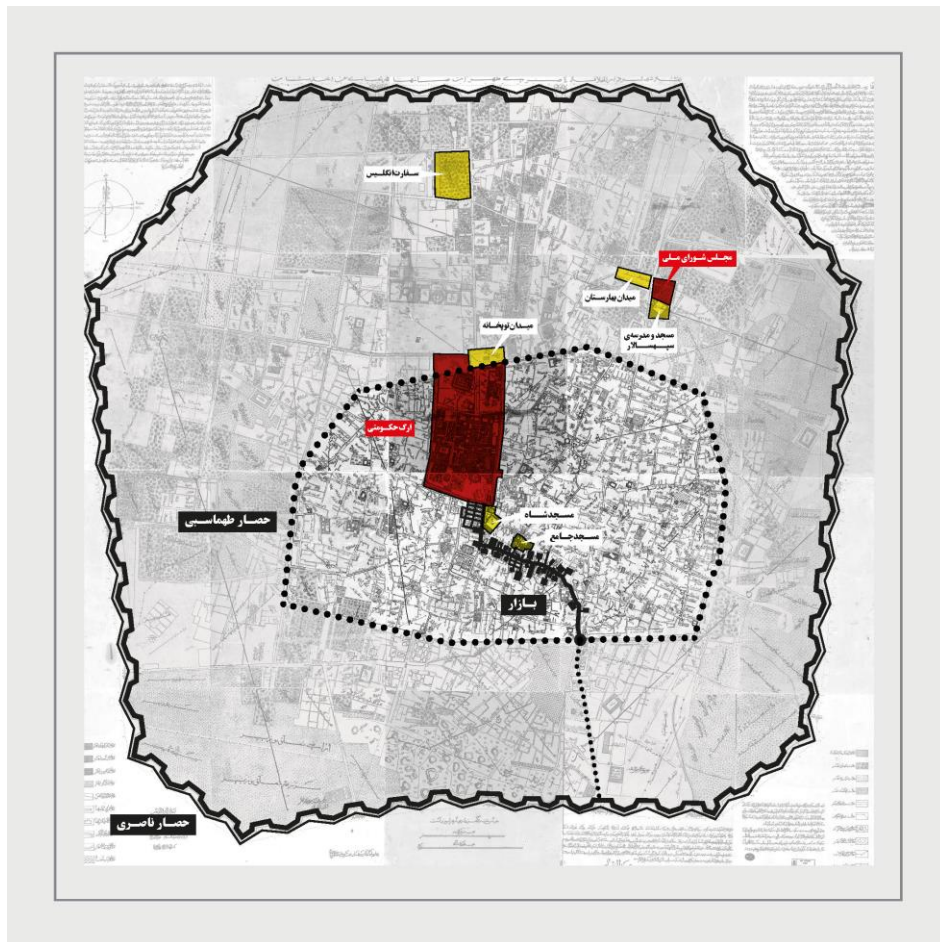
خواست مشارکت سیاسی با در اختیار گرفتن مکان‌هایی غیر از مکان‌های مذهبی توانست فضایی کاملاً متفاوت خلق کند.^۱ شکل تکامل یافته و اثرگذارتر این فضای تازه در سفارت انگلستان محقق شد. بست‌نشینی در سفارت انگلستان در آستانه‌ی انقلاب مشروطه در شرایطی ویژه شکل گرفت. با برخورد خشونت‌آمیز حکومت در جریان تحصن مسجد جامع، مصونیت مکان‌های مذهبی که پیش از این مهم‌ترین پناه مردم بود، خدشه‌دار شد و روحانیان مجبور به ترک شهر شدند. در چنین شرایطی التجاء به سفارت نه امری غریب بود و نه بی‌سابقه.^۲ سفارت انگلستان جای کافی برای اجتماع مردم داشت و مهم‌تر از آن، می‌توانست امنیت متحصنان را تأمین کند.^۳ حکومت چنان سخت گرفته بود که دیگر جایی در شهر برای بروز اعتراض‌های مردم باقی نماند: روحانیان مجبور به ترک شهر و مهاجرت

^۱ بارقه‌هایی از این فضای تازه پیشتر در کتابخانه ملی واقع در خیابان تازه‌تأسیس ناصری (مهدی ملک‌زاده، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۲۱۰-۲۱۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۴۳۰). و همچنین جلسات کمیته‌ی انقلاب در باغ میکده در بخش حاشیه‌ای شهر بروز یافت. (مهدی ملک‌زاده، *انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۴۲)

^۲ نک: رسول جعفریان، *بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس*، فصل دوم: پیشینه‌ی تحصن در سفارت‌خانه‌های خارجی.

^۳ مهدی ملک‌زاده، *انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۳۶۸.

به قم شدند، باقی معترضان نیز با رفتن به سفارت انگلستان به نوع دیگری از شهر خارج شدند؛ چرا که سفارت گرچه در محدوده‌ی فیزیکی شهر قرار داشت اما در حقیقت جزء خاک کشور دیگری به حساب می‌آمد.



نقشه‌ی دارالخلافه ناصری طهران (معروف به نقشه‌ی عبدالغفار)

رفتن به سفارت انگلستان فرصتی برای تحقق خواست مشارکت سیاسی مردم بود که در مکان‌های سنتی امکان ابراز آن مهیا نبود. سفارتخانه به نسبت مکان‌های سنتی مانند مساجد، از نظر اجتماعی مکانی بکر بود؛ مردم در غیاب روحانیان، و در چنین مکانی که فاقد میزانشن‌ها و هنجارهای از پیش تعیین شده بود، باید با بداهه و خلاقانه نحوه‌ی حضورشان را شکل می‌دادند. این تجمع فارغ از

اجبارهای بیرونی، و در چارچوب امکان‌های ذهنی حاضرین شکل گرفت: در باغ سفارت هر صنف برای خود چادر زد و بر سر آن چادر با تابلوهایی که شعرهایی^۱ بر روی آن نوشته شده بود، هویتش را آشکار کرد. به این ترتیب، سنت اجتماعی اصناف بر صحنه‌ی سیاسی شهر به نمایش در آمد. صحنه‌ای که در غیبت نیروهای سیاسی «برتر» به مردم اجازه داد به جای بروز در قالب توده‌ای هم‌شکل، هویت‌های مستقل و متمایزشان را ابراز کنند. این تغییر موقعیت، بر کیفیت و دامنه‌ی کنشگری مردم اثر گذاشت. در این مکان دیگر روحانیان متکلمان وحده و سایرین صرفاً شنوندگان سخنان آنها نبودند. این بار گروه‌های بیشتری از مردم، خصوصاً روشنفکران، توانستند در موقعیت «گوینده» قرار گیرند. تغییر مکان و فضا، امکان طرح سخنانی تازه و بی‌سابقه را فراهم کرد؛ چنان‌که ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «چیزهایی تازه به گوش مردم می‌خورد که تا کنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد».^۲ به این ترتیب، فضایی مبتنی بر تکثر گروه‌ها و برابری نسبی موقعیت‌ها پدید آمد که در فرم و محتوا از تجمعات پیشین متمایز بود. در نتیجه‌ی این رویداد، شاه‌ناچار به پذیرش دگردیسی رعیت در قامت ملتی شد که داعیه‌ی مشارکت در سیاست داشت؛ به این ترتیب، با صدور فرمان مشروطه و تأسیس مجلس شورای ملی موافقت کرد. نخستین انتخابات مجلس نیز به صورت صنفی برگزار شد.^۳ حضور پررنگ اصناف در مجلس، شاید بیش از هر چیز یادآور بست‌نشینی سفارت انگلستان بود. این چنین، اصناف به منزله‌ی سازمان‌هایی مدنی که قدمتی دیرپا داشتند برای نخستین بار بر صحنه‌ی سیاسی شهر به رسمیت شناخته شدند.

^۱ برای مطالعه‌ی برخی از این اشعار نک: رسول جعفریان، بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس، ص ۱۰۹-۱۱۱.

^۲ ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۵۱۴.

^۳ داریوش رحمانیان، جنبش مشروطه، ص ۱۰۳. همچنین نک: یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۱۰.



چادرهای اصناف در تحسن سفارت انگلیس

ظهور مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی در حقیقت رسمیت یافتن فضایی متفاوت بود. این نهاد چنان که از نامش پیداست جایی است برای مشورت و گفتگوهای ملت. میزان موفقیت این نهاد در تحقق ماهیت خود وابسته به توانش در ایجاد گفت‌وگویی حقیقی و بسط دامنه‌ی گفتگو به نحوی است که عده‌ی بیشتری از مردم در آن مشارکت فعال داشته باشند. از این رو، روابط فضایی مطلوب آن مبتنی بر برابری موقعیت‌های بازیگران متکثر صحنه است. فضایی که ماهیتاً از فضای سلسله‌مراتبی پیشین متمایز بود و نیاز به مکانی داشت تا بتواند فارغ از محدودیت‌ها و الزامات از پیش معلوم، تجسم یابد. اما پرسش این جاست که چگونه استقرار این نهاد در عمارت بهارستان به تحقق چنین فضایی کمک کرد؟

در زمان افتتاح مجلس نه قرار بود و نه مقدر که بنایی برای این نهاد ساخته شود. نخستین مکانی که برای استقرار مجلس در نظر گرفته شد، مدرسه‌ی نظام در محدوده‌ی ارگ سلطنتی بود. انتخاب این مکان مخالفت و کلا را در پی داشت: آنها معتقد بودند که حکومتیان با محاصره‌ی این نهاد می‌توانند به راحتی «فاتحه‌ی مجلس ملی را بخوانند».^۱ از این رو، پس از دو جلسه، مجلس به عمارت بهارستان^۲ منتقل شد. انتخاب این عمارت نیز در ابتدا با مخالفت‌هایی همراه بود: برخی از مشروطه‌خواهان معتقد بودند که «این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که در دسترس عموم

^۱ محمدعلی تهرانی کاتوزیان، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۲۳۷.

^۲ روایت‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه سپهسالار از ابتدا این مکان را به نیت مقرری برای پارلمان بنا نهاد. (نک: ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳). دهخدا نیز از شباهت عین به عین مجلس شورای ملی ایران با مجلس شورای ملی عثمانی می‌گوید و معتقد است که «بدون هیچ شک» سپهسالار به این نیت آنجا را ساخته که مقر مجلس شورای ملی ایران شود. (*لغتنامه دهخدا*، ذیل مدخل حسین سپهسالار).

مردم باشد.^۱ با این حال، همین فاصله داشتن از مرکز شهر به امتیاز این عمارت بدل شد. مرکز شهر، محل اصلی استقرار نهادهای پیشین و فضای تثبیت شده‌ی آن‌ها بود. فضایی که به شکلی نامحسوس نوع خاصی از حضور را تحمیل می‌کرد که با فضای مطلوب مجلس و هویت مستقل آن در تعارض بود. عمارت بهارستان اما، نه آن قدر از مرکز شهر دور بود که از دسترس مردم خارج شود و نه آن قدر نزدیک که تحت سیطره‌ی فضای اشباع شده‌ی آن قرار گیرد. همچنین، این فاصله‌ی فیزیکی از مرکز حکومت در تحقیق عینی هویت مستقل مجلس مؤثر بود.

علاوه بر این، صحن بزرگ عمارت بهارستان و همجواری آن با مکان‌هایی چون میدان بهارستان و مسجد سپهسالار، مکانی مناسب برای تجمع و حضور مردم فراهم آورد. مسجد و مدرسه‌ی سپهسالار با مساجد متعارف آن روزگار تفاوت داشت. این مسجد مکان برگزاری بازارچه‌های ماه رمضان بود؛ جایی برای خرید و تفریح.^۲ چنانکه عین السلطنه می‌گوید: «در حقیقت مسجد نیست، کاروانسرای خوبی است».^۳ از این رو این مسجد تعین فضاهای مذهبی سنتی را با خود نداشت که مانعی بر شکل‌گیری فضایی تازه شود. از مهم‌ترین ویژگی‌های کالبدی این بنا حجره‌های متعدد اطراف صحن آن است که مکانی مناسب برای استقرار گروه‌های کوچک متکثری بود که بعدتر بر صحنه‌ی سیاسی شهر نقشی پرنگ‌تر یافتند. میدان بهارستان نیز فضایی باز بود و بی آن که محدودیت یا اجباری بر حاضران در میدان اعمال کند، امکان تجمع‌هایی بزرگ متناسب با خواست آنها را فراهم می‌کرد. هویت این میدان عمدتاً وابسته به بناهای اطرافش بود، اما متقابلاً در شکل‌گیری هویت آن بناها نیز مؤثر بود؛ به این معنا که می‌توانست هر یک از آن بناها را به بنایی با صحن وسیع‌تر تبدیل کند و از این طریق بر ارتباط آن بنا با مردم و شهر بیفزاید.^۴ اهمیت این نقش برای مجلس دوچندان بود، زیرا این نهاد اساساً در پیوند با مردم تعریف می‌شد. سکوت میدان بهارستان امکان شنیده شدن زمزمه‌های مردم را فراهم می‌کرد و هویت سیال آن فرصتی برای عمارت بهارستان بود تا بتواند حضور هر چه اصیل‌تر مجلس را، به منزله‌ی فضایی برای گفت‌وگوهای ملی، در شهر محقق کند. مجلسی که با نصب تابلوی

^۱ ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۵۷۴.

^۲ زهرا اهری و سید محسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نوآوری در فضای شهری ایرانی، ص ۵۲.

^۳ تهران سالور، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ص ۱۱۹۳-۱۱۹۴.

^۴ زهرا اهری و سید محسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نوآوری در فضای شهری ایرانی، ص ۳۸-۴۱.

«مجلس شورای ملی» و لوح «عدل مظفر» بر سردر آن، «روی زیبا از پرده‌ی خفا به در آورد»^۱ و بخشی از شهر را به نام خود و این فضای نوظهور مهر زد.



سردر عمارت بهارستان (ساختمان مجلس شورای ملی) پیش و پس از نصب تابلوی مجلس و لوح عدل مظفر

پرده‌ی دوم:

پیشروی ملت، تقابل دولت

استقرار مجلس شورای ملی در عمارت بهارستان، نشانی از رسمیت یافتن نیرویی تازه و روابط فضایی همزاد آن بر صحنه‌ی سیاسی شهر بود. در برخی از نوشته‌های آن دوران، این مقطع به صورت لحظه‌ی گذار از «ترتیب سابق» به «ترتیب مشروطیت» یا «ترتیب عهد جدید» تبیین شده است.^۲ در این تبیین‌ها همزمان که مسیر پیش رو به سوی آزادی، برابری، و ترقی تصویر می‌شد، گذشته سیمایی عقب‌مانده و کهنه به خود می‌گرفت. در نتیجه‌ی این نگاه، تلاشی آگاهانه صورت یافت تا به واسطه‌ی این ترتیب تازه که روابط، مفاهیم، و ارزش‌های خاص خود را داشت، اکنون و آینده‌ای در تمایز با

^۱ ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۹.

^۲ در مقاله‌ای در روزنامه‌ی جبل‌المتمین آمده که اکنون «ترتیب سابق» از میان رفته و نیاز به «ترتیب تازه» ای است. (روزنامه‌ی جبل‌المتمین، ش ۳، ص ۴) همچنین در شماره‌ی ۲۳ این روزنامه مقاله‌ای با عنوان «ترتیب مشروطیت» نوشته شده که انگستان را از نخستین دول مشروطه می‌داند و معتقد است که اگر در ترتیبات آن تأمل شود مصالحش آشکار است و استفاده از آن ترتیبات دیگر به معنای تقلید صرف نیست. (روزنامه‌ی جبل‌المتمین، ش ۲۳، ص ۱) چنین اصطلاحاتی در نوشته‌های دیگری هم یافت می‌شود. برای نمونه ولد میرزا نصرالله تفرشی از اصطلاح «ترتیب عهد جدید» استفاده کرده است و مفاهیم آن را برابری و برادری می‌داند. (محمد معینی، «ورقی از تاریخ انقلاب مشروطه ایران: خاطرات ولد میرزا نصرالله تفرشی»، ص ۲۳۵).

گذشته خلق شود. در شهر بود که ترتیب مشروطیت با خلق سوژه‌ها و روابط فضایی متفاوت عینیت یافت و معانی و مفاهیم خاص خود را تجسد بخشید. این گونه بی آنکه لزوماً تغییری در کالبد پدید آورد، شهر مشروطه را از شهر پیش از آن متمایز کرد. اما این لحظه را نباید ساده‌انگارانه به‌سان جایگزینی یک‌باره و بی‌کم‌وکاست نظمی تازه بر جای نظمی کهنه تعبیر کرد. این لحظه آغاز فرآیندی است برای بسط و تکثیر فضایی متفاوت، به نحوی که رفته‌رفته بتواند به مدد رسمیت یافتنش بر صحنه‌ی شهر، بر سایر روابط و موقعیت‌ها اثرگذار شود؛ آنها را با ارزش‌های خاص خود بازتعریف کند و از نو شکل دهد. باید توجه داشت که این فرآیند، صرفاً روندی یک‌سویه نبود. پیش‌روی فضای جدید، هم‌زمان به معنای خدشه‌دار شدن و برهم خوردن فضای مسلط پیشین بود و این رویارویی در نهایت به شکلی از تقابل و خشونت انجامید.

۱. پیشروی «ترتیب مشروطیت»

تأسیس مجلس شورای ملی از بدو امر با حضور مردم پیوند خورده بود. در نتیجه‌ی این پیوند، رفته‌رفته موقعیت حاشیه‌ای مجموعه‌ی بهارستان تغییر کرد و این مکان به جایی آشنا در زندگی روزمره‌ی مردم شهر بدل شد. حضور مردم مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده به هویت مجلس بود. مجلس «بدون برخورداری از نیروی نظامی و توانایی مالی و ابهت اشرافی» قدرتش را از حضور و حمایت «ملت» می‌گرفت؛ حضوری که خود به ایزاری برای نمایش قدرت این نهاد بدل شد.^۱ اهمیت این حضور در حفظ هویت مجلس تا به آنجا بود که کمیته‌ی انقلاب هر روز هزاران نفر از مشروطه‌خواهان را به بهارستان می‌فرستاد تا با فریادهای زنده باد مشروطه، و کلا را تهییج کنند تا مبادا تسلیم و تطمیع و تهدیدهای شاه و دربار شوند.^۲ اما این جریان سویه‌ی دیگری هم داشت: مجلس گرچه قدرت خود را از مردم می‌گرفت به تدریج خود نیز به حامی و پناه مردم بدل شد. قدرت گرفتن مجلس و «مقدس» انگاشتن آن، همچنین در اختیار داشتن جای کافی برای تجمع مردم، این مکان را به محل بست و تحصن تبدیل کرد.^۳ این تغییر در مرجعیت تظلم‌خواهی، خود بیانگر تغییر در روابط قدرت بود. در این تظلم‌خواهی‌ها بود

^۱ افسانه نجم‌آبادی، حکایت دختران توجان، ص ۵۲.

^۲ مهدی ملک‌زاده، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۲۰.

^۳ که از مهم‌ترین آنها می‌توان به تحصن چویدارها (محمدعلی تهرانی کاتوزیان، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۳۵۷) و بست‌نشینی شیرازیان (احمد کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ج ۱، ص ۳۳۹) اشاره کرد.

که مجلس از طرف ملت در موقعیت ناظر بر حکومت قرار می‌گرفت.^۱ به واسطه‌ی مشارکت و رابطه‌ی دوسویه‌ی مردم با این نهاد، به‌مرور مجموعه‌ی بهارستان تبدیل به قطبی تازه در شبکه‌ی روابط فضایی شهر شد. قطبی که هویتی مستقل و سازوکارهایی متفاوت برای تثبیت قدرت خود داشت.

فرآیند شکل‌گیری و گسترش فضای مشروعیت با خلق سوژه‌ها و ارزش‌های خاص خود همراه بود. این فرآیند با ممکن کردن تجربه‌ی موقعیت‌ها و نقش‌هایی متفاوت برای مردم در فضاها‌ی شهری، آنها را به سوژه‌هایی فعال و اثرگذار بر این صحنه بدل کرد. سوژه‌هایی که آگاهانه و آشکارا در پی ایجاد تمایز از گذشته‌ی خود بودند. چنان که مقاله‌ای در *روزنامه‌ی تمدن* خطاب به مردم از آنها می‌خواهد «عادات قدیمه» را فراموش کنند؛ «زیرا همچنانکه آب و هوای ممالک استبدادیه در مزاج سکنه بلاد مشروطیه تولید هزار درد بی‌درمان می‌کند به همین طریق نسیم لطیف و آب گوارای کشور آزاد مناسب استنشاق و چشیدن سگان بلاد مستبدانه نخواهد بود».^۲ این تمایز به مرور هم در عمل و هم در آگاهی و منش این سوژه‌ی نوظهور نمود یافت. نخستین نشانه‌های این تغییر در تجمعات در صحن و اطراف مجلس جلوه کرد. در بسیاری از تاریخنامه‌های آن زمان با تأکیدی قابل توجه به خطابه‌های افرادی از گروه‌ها و اقشار مختلف در این تجمعات اشاره شده است. مردم با حضور بر این صحنه‌ی متفاوت به فهم تازه‌ای از موقعیت و روابط خود دست می‌یافتند. این امکان که خود می‌توانستند ناطقان صحنه باشند و از مصایب زندگی خود بگویند^۳ تجربه‌ی عینی مفاهیمی انتزاعی چون «برابری» و «آزادی» را به همراه داشت. بازیگران نوپای این صحنه با نمایش موقعیت تازه‌ی خود در برابر چشم دیگران بر تعریف و فهم سایرین از موقعیت‌ها نیز اثر می‌گذاشتند و زمینه را برای بسط و تکثیر این فضا فراهم می‌کردند؛ فضایی که رفته‌رفته به بخش‌های دیگر شهر نیز تسری یافت.

اندک زمانی پس از روی کار آمدن مجلس، انجمن‌هایی مردمی عمدتاً بر مبنای سازمان‌های مدنی سنتی مانند محلات و اصناف شکل گرفت.^۴ این انجمن‌ها علاوه بر بدنه‌ی میدان بهارستان، در سطح شهر

^۱ افسانه نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۷۱ و ۱۶۶.

^۲ روزنامه تمدن، ش ۳، ص ۱

^۳ این نکته را افسانه نجم‌آبادی در واقعه‌ی دیگری که وکلا در صحن مجلس به خاطر ظلمی که بر دختران قوچان رفته بود، گریه می‌کردند چنین بیان می‌کند: «این گریه نه برای شهدای کربلا، که برای دختران قوچان بود. این گریه، اشک‌ریزی جمعی و در ملاء عام راه، که در آن روزهای عزاداری سازنده همدلی مذهبی بود، وسیله‌ای برای سازندگی همدلی ملی کرد: این بار مردم و وکلای آنان برای از دست‌رفتگان ملت، نه شهدای تشیع، می‌گریستند.» افسانه نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان، ص ۸۳.

^۴ عبدالله مستوفی. شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۲، ص ۲۴۹.

و سایر محله‌ها مستقر شدند.^۱ هم‌چنین انجمنی مرکزی در مدرسه‌ی سپهسالار ایجاد شد که وظیفه‌ی هماهنگی میان سایر انجمن‌ها را بر عهده داشت.^۲ به این ترتیب، شبکه‌ی روابط تازه‌ای تحت نظارت مجلس در شهر پدید آمد. به واسطه‌ی این انجمن‌ها، مردم به گروه‌هایی تشکل یافته بدل شدند که صحنه‌ی کنشگری سیاسی‌شان را از محدوده‌ی بهارستان به سایر بخش‌های شهر گستراندند. به مدد این سازمان‌دهی، توانایی مردم در بسیج نیرو افزایش یافت تا آنجا که بسیاری از تجمع‌ها و مراسم با مدیریت و برنامه‌ریزی این انجمن‌ها برگزار می‌شد. در این میان، انجمن‌های محلی از حیث اثرگذاری بر فضا‌های شهری اهمیتی ویژه داشتند.^۳ اهالی محل به واسطه‌ی این انجمن‌ها، قدرت مشارکت در مدیریت و تصمیم‌گیری برای محله‌هایشان را به دست آوردند و خود را برای بهبود وضعیت محل زندگی‌شان، مسئول می‌دانستند. نقش این انجمن‌ها چنان پررنگ شد که توانستند مدیریت شهری در سطح کلان را نیز تحت نظارت خود درآورند. در این دوره برای نخستین بار انتخاب اعضای انجمن بلدیة شهر، که پیش از این در حوزه‌ی اختیارات حکومت بود، به انجمن‌های محلی واگذار شد. به این ترتیب، ساکنان شهر به قامت شهروندانی درآمدند که اعضای انجمن بلدیة را با نظر مستقیم خود و از طریق برگزاری انتخابات در شش محله‌ی شهر برگزیدند.^۴

این تغییرات در شکل حضور مردم و گسترش دامنه‌ی کنشگری‌شان در سطح شهر و محلات آن، به مرور بر فهم از شهر نیز اثر گذاشت. خواست حقّ برابر از فضای شهری از بارزترین نشانه‌های این تغییر بود.^۵ نمایندگان مجلس در نطقی درباره‌ی معابر شهری به صراحت اعلام کردند که «شرعاً و عرفاً

^۱ زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه‌ی نوآوری در فضای شهری ایران، ص ۳۸

^۲ احمد مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحطاط مجلس، ص ۵۴

^۳ روزنامه‌ی مجلس، ش ۹۳، ص ۴. همچنین: همان، ش ۱۱۸ ص ۲-۳

^۴ روزنامه‌ی صبح صادق، ش ۱۰۶، ۷ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۵. برای آگاهی بیشتر از این موضوع نک: حسین آبادیان و محمد بیطرفان، «مواعظ تاریخی رشد مدیریت شهری در دوره‌ی اول مشروطه؛ تجربه‌ی انجمن‌های بلدی».

^۵ در قانون بلدیة نیز به این موضوع اشاره شده است: قانون بلدیة: مصوب مجلس شورای ملی ۱۱/۳/۱۲۸۶. فصل اول- قواعد کلیه، بند ۵. نمونه‌ی جالب دیگری از این بحث در روزنامه‌ی تمدن: «چهارشنبه گذشته در حالی که از کثرت گل و لای و جمعیت عابرین در خیابان چراغ‌برق عرصه بر این فقیر تنگ گشته و در جنب کارخانه به دیوار چسبیده بودم و بر حالت زندگانی و شکل کوچه و وضع معاش خودمان تأسف می‌خوردم و تحیر می‌نمودم درشکه کرایه رسید که به زحمت می‌توانست عبور نماید. ناگاه دو نفر ژاندارم در جلو درشکه دیگری با شدت و خشونت رسیده و هی بر درشکه کرایه کرده امر به توقف فرمودند که درشکه اربابشان به سهولت بگذرد. دقت کردم صاحب درشکه رئیس محترم نظمیة بودند که با نهایت فراغت نشسته و هیچ اندیشه نداشتند که راه تنگ است گل تا کمر مرد می‌زند مردم می‌خواهند عبور کنند چه جای این است که درشکه دیگری را در کوچه که راه عمومی است نگاهدارند تا خودشان بگذرند. [...] این هم

فقیر و غنی به یک اندازه در این معابر ذی‌حق هستند.^۱ در نمونه‌ای دیگر، در عریضه‌ای که در روزنامه‌ی مجلس به چاپ رسید، خواست برابری از حیطه‌ی روابط مردم با هم فراتر رفت و دامان شاه و جایگاه برتر او را هم گرفت؛ نویسنده با صراحتی کم‌سابقه عنوان می‌کند: «خیابان ناصریه را سراسر سیم کشیده و چراغ نصب کردند و امیدواریم قانون مساوات را در این فقره ملحوظ نموده فقط منظر سلطان را مزین نساخته و دیگر کوچه‌ها و خیابان‌ها را در تاریکی باقی گذارند».^۲ برابری شاه و مردم، برابری مکان‌های آنها در شهر را دست‌کم در ذهن شهروندان ممکن کرد و جایگاه ارگ‌نشینان را از مقام والای قدسی و مصون از پرسش خود تنزل داد. این تحولات به تدریج در مقیاسی وسیع‌تر ذهنیت و آگاهی عمومی از شهر را دگرگون کرد؛ در این دوره شهر همچون «خانه‌ای عمومی» بازنمایی می‌شد که انتظامش در گروهی «افکار عالی و هم‌اهالی»^۳ اش بود. هم‌چنین گزینش معنی‌دار مکان‌ها برای بازنمایی کالبد شهر در تصویری از روزنامه‌ی کشکول نیز تغییر ذهنیت از شهر را به روشنی بیان می‌کند: در این روزگار مجلس شورای ملی، بانک ملی، و قرائت‌خانه‌ی ملی مکان‌هایی که همه پسوند «ملی» دارند نشان‌گر شهرند؛ شهری که دیگر با «دارالخلافه» تفاوتی ماهوی دارد و بیش از هر جای دیگر، «خانه‌ی ملت» است.

حقیقت یکی از دردهای بی‌درمانی است که به مرور، مرکوز اذهان شده بود که ضعیف بایست مغلوب قوی باشد ولی خدای ضعفا نخواست و آنها را همت و غیرت داد که از اقویا قبول تعدی و مغلوبیت نکنند و به اتفاق یکدیگر رفع ظلم از خود بنمایند. [...] این کوچه‌های تنگ و این احترامات مجبوری و تحکیمات مستبدانه هیچ‌طور مناسبتی با زندگانی امروزه ما ندارد.» (روزنامه‌ی تمدن، ش ۳، ص ۳).

^۱ روزنامه‌ی مجلس، ش ۱۹، ص ۴.

^۲ روزنامه‌ی مجلس، ش ۵۶، ص ۳.

^۳ «ادلخلو البیوت من ابوابها»، روزنامه صبح صادق، ش ۷۸، (۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵)



بازنمایی شهر مشروطه در تصویری از روزنامه‌ی کشکول، ش ۵ (۱۰ ربيع الاول ۱۳۲۵)، ص ۴.

۲. بروز تقابل در شهر

رسمیت یافتن و پیش روی فضای مشروطیت به تدریج، روابط فضایی شهر را در سطح کلان دستخوش دگرگونی کرد. پیش از این، اساس شهر در بالاترین سطح از مناسبات قدرت، دو قطب را شامل می‌شد: ارگ و دو مسجد اصلی شهر یعنی مسجد شاه و مسجد جامع؛ دو نهادی که متضمن قدرت حکومت و روحانیان بود. با ظهور مجلس که در حقیقت نماد قدرت سیاسی ملت به حساب می‌آمد و ماهیتی متفاوت از دو نهاد دیگر داشت، قطب سیاسی سومی در شهر ظاهر شد. این قطب تازه به مرور توانست موقعیت برتر قطب‌های مسلط پیشین را به زیر سؤال ببرد و تعریف مطلوب خود را از موقعیت‌ها عرضه کند. در این تعریف تازه، شاه نماینده و منتخب مردم بود و حق حکومتش را نه از امری الهی، که از ملت می‌گرفت و دیگر نمی‌توانست خود را از مردم جدا کند و ورای آنها قرار گیرد. به این ترتیب موقعیت برتر ارگ حکومتی به منزله‌ی مکان استقرار شاه، در نقشه‌ی ذهنی ساکنان شهر تنزل یافت. هم‌چنین، با تأسیس مجلس، این نهاد به اصلی‌ترین مکان برای ابراز عقاید مردم تبدیل شد و مکان‌های مهمی چون مسجد جامع و مسجد شاه به نسبت مجلس، نقشی فرعی یافتند. با افول جایگاه ارگ و مساجد اصلی شهر و قوت یافتن نهاد مجلس، در شبکه‌ی روابط فضایی شهر موازنه‌ی تازه‌ای برقرار شد. در نتیجه‌ی این شرایط، نظم پیشین با در معرض خطر قرار گرفتن آمریت و سیطره‌اش راه تقابل و تخاصم را در پیش گرفت و شهر به منزله‌ی مکان مواجهه‌ی این دو فضا، به صحنه‌ی اصلی این کارزار بدل شد.

بارزترین نشان این تقابل در شهر، تقابل میان مجموعه‌ی مجلس (بهارستان) و میدان توپخانه بود. میدان توپخانه در دوره‌ی ناصری، در پیشگاه ارگ حکومتی، و با اهداف مشخص نظامی و حکومتی شکل گرفت. این میدان به منزله‌ی مکانی برای استقرار توپ، که پیشرفته‌ترین سلاح جنگی آن زمان به

شمار می‌رفت، بیانگر توانمندی و عظمت حکومت و نمادی از قدرت شاه بود. میدان توپخانه ویژگی‌هایی داشت که انتخاب آن را به مثابه بدیل بهارستان توجیه می‌کرد: این میدان در دسترس مردم و سابقاً نیز محلی برای تظلم‌خواهی آنان بود و به نوعی به منزله‌ی میعادگاه غیررسمی شاه و مردم شناخته می‌شد.^۱ محمدعلی شاه که قصد مقابله با مشروطه و مجلس را داشت، همان روز تاجگذاری در نخستین اقدام خود دستور داد دستگاه تلگرافی در میدان توپخانه قرار دهند.^۲ تا مردم مستقیماً صدای تظلم‌خواهی خود را به گوش شاه برسانند. شاه با این اقدام تلاش کرد حضور مردم در این مکان و رابطه‌ی کمرنگ‌شده‌ی خود را با آنها تقویت کند. این چنین، مرکز ثقل اجتماعات شهری را از بهارستان به میدان توپخانه بیاورد و این میدان را در مقام رقیب بهارستان مطرح کند؛ رقابتی که در جریان رویدادهای بعد، شکلی از تقابل و تخاصم به خود گرفت. نباید فراموش کرد که فاصله‌ی فیزیکی بهارستان و مجلس از مرکز حکومت در عینیت یافتن تقابل این دو نهاد بر صحنه‌ی شهر نقشی مهم داشت. چنین بود که این دو مکان به مرور از حالت خنثی نسبت به هم خارج و به مثابه نمادهای ترتیب مشروطیت و ترتیب استبداد، به قطب‌هایی در تقابل با هم تبدیل شدند.

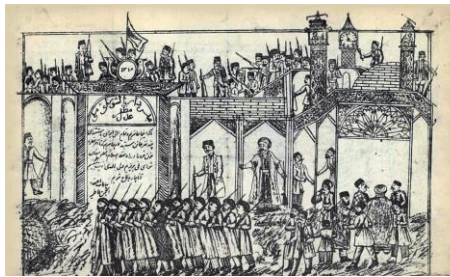
عیان‌ترین جلوه‌ی این تقابل در «واقعه‌ی میدان توپخانه» بروز یافت. این واقعه با تحصن عده‌ای از مخالفان مشروطه با ظاهری شریعت‌خواهانه و با حمایت حکومت در میدان توپخانه آغاز شد. در مقابل، فردای آن روز اجتماع بزرگی از مشروطه‌خواهان در مجموعه‌ی بهارستان شکل گرفت. در نتیجه‌ی این رویداد شهر دوباره شد؛ چنانکه عین السلطنه می‌نویسد: «شهر طهران و اهل طهران دو قسمت شده‌است. از توپخانه به سمت مشرق شهر تمام مشروطه، از توپخانه به سمت مغرب تمام مستبد».^۳ شیوه‌های ابراز قدرت در این دو قطب قابل توجه است: نمایش قدرت استبداد در میدان توپخانه در این رویداد بیانگر چرخشی مهم است؛ استبداد که پیش از این عموماً از طریق ارباب و خشونت قدرت‌نمایی می‌کرد، حالا برای مقابله با مشروطیت، به جمعیت توسل می‌جست و از این جمعیت برای اعمال خشونت نیز بهره می‌برد. حاضران میدان توپخانه بر ضد مجلس و مشروطه شعار می‌دادند و برای غلبه بر آن سعی کردند در حد توان نشانه‌های «ترتیب» جدید را حذف کنند: پوشیدن «کلاه ماهوت کوتاه» و «سرداری» را نشان مشروطه‌خواهی می‌دانستند، و اگر کسی چنین می‌پوشید آزارش می‌دادند؛ حتی فردی با این مشخصات

^۱ مهنام نجفی، میدان توپخانه دارالخلافه ناصری: ذهنیت ایرانی و ره‌آورد دیگری، ص ۲۰۶.

^۲ محمدعلی تهرانی کاتوزیان، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۳۵. و یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۱۴.

^۳ قهرمان سالور، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۳، ص ۱۸۵۹.

را کشتند و جسدش را با آویزان کردن به درختی به نمایش گذاشتند. همچنین اداره‌ی روزنامه‌ها را تاراج کردند و تابلوهایشان را در میدان آتش زدند.^۱ در حقیقت، آنها می‌خواستند با حذف این نشانه‌های مادی جزئی تسلط خود را بر شهر نشان دهند. در آن سو، در میدان بهارستان تجمع به شکل دیگری در جریان بود: هر انجمن یکی از حجره‌های مدرسه‌ی سپهسالار را گرفته و تابلوی خود را بر سردر آن آویزان کرده بود. به این ترتیب، تجمع مدرسه‌ی سپهسالار همان شکل آشنا را به خود گرفت؛ گروه‌های کوچک متکثر در کنار یکدیگر که هر یک با تابلویی هویت مشخص خود را ابراز می‌کرد. بر خلاف حاضران میدان توپخانه که شیوه‌ی ارباب را در پیش گرفته بودند، مشروط‌خواهان بیرق سفیدی به نشانه‌ی صلح و «آسایش خواهی» بر سردر مجلس نصب کردند.^۲



بازنمایی تجمع میدان توپخانه و مجلس. مأخذ: روزنامه‌ی آینه‌ی غیب‌نما، ش ۲۳، (تاریخ: ۱۱ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ق)

چند روز بعد، در روزنامه‌ی مشروطه‌خواه آینه‌ی غیب‌نما دو تصویر از این واقعه ترسیم شد که تقابل میان این دو قطب را بازنمایی می‌کرد. عناصری که در بازنمایی تحصن میدان توپخانه انتخاب شده‌اند در مجموع بر نقش پررنگ و برتر فردی که رهبری این واقعه را بر عهده داشت تأکید می‌کند. این شخص تقریباً در مرکز صحنه است و جثه‌ای به‌وضوح بزرگ‌تر از سایرین دارد و چنانکه از تصویر برمی‌آید متکلم‌وحده‌ای است که سایرین صرفاً نظاره‌گر و شنونده‌ی زیردست اویند. مفهوم کلیدی دیگر در این تصویر «خشونت» است: عراده‌های توپ، اجساد روی زمین، مستبندی با چهره‌ای حیوانی که چشمان مشروطه‌خواهی که به شکلی معصوم تصویر شده را بیرون می‌آورد و بیش از همه‌ی این‌ها جسدی آویزان بر درخت نشان خشونتی است که نه فقط اعمال که نمایش هم داده می‌شد. تصویر دیگر، تجمع مجلسیان را بازنمایی می‌کند: جمعیتی انبوه که در موقعیت‌هایی کمابیش یکسان تصویر شده‌اند.

^۱ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، ص ۵۱۲.

^۲ همان، ص ۵۰۹.

مهم ترین جزء تصویر ساختمان مجلس، سردر آن، لوح عدل مظفر و مسجد سپهسالار است. این جزء در مرکز تصویر قرار دارد و بیشترین حجم و جزئیات را به خود اختصاص داده است؛ گویی که حاضران برای دفاع از این مکان و نهادی که در آن متجلی است که گرد هم جمع شده‌اند. اهمیت تأکید بر این مکان در قیاس با بی‌جایی و بی‌مکانی بازنمایی تجمع میدان توپخانه است که آشکار می‌شود. هم‌چنین، انبوه سلاح‌ها نشان خشونت نیست؛ چنانکه در نوشته‌ی کنار تصویر بیان شده است صاحبان آنها تا وقتی ناچار به دفاع نشوند به احدی آسیب نخواهند رسانند.

تجمع میدان توپخانه تا آن‌جا ادامه یافت که تلگراف‌هایی از شهرهای مختلف در حمایت از مجلس و مبنی بر خلع شاه از سلطنت مخابره شد و شاه را ناچار به برچیدن آن اجتماع کرد. اما چنان‌که می‌دانیم در نهایت شاه چاره‌ی کار را در برقراری حکومتی نظامی و به توپ بستن مجلس دید. در جریان وقایع «یوم‌التوب» ساختمان مجلس و مسجد سپهسالار به شدت آسیب دید و لوح عدل مظفر که آشکارترین نشان هویت مجلس بر کالبد شهر بود، از سردر عمارت کنده شد.^۱ علاوه بر آن مقر انجمن‌ها در سطح شهر و همچنین خانه‌ی مشروطه‌خواهان تخریب و غارت شدند. به دستور شاه قبرهای شهدای مشروطه را نیز کردند و استخوان‌هایشان را بیرون آوردند.^۲ نمایش قدرت حکومت محدود به حاضران بر صحنه‌ی نبرد نبود؛ بسیاری در خاطراتشان از شنیدن صدای توپ‌های پی‌درپی نوشته‌اند؛^۳ صدایی مرعوب‌کننده که حکایت از تسلط شاه بر شهر داشت. به این ترتیب استبداد با غلبه بر مهم‌ترین مکان ظهور مشروطیت در شهر، از میان رفتن این «ترتیب» و تسلط دوباره خود را اعلام کرد. این رویدادها نشان می‌دهد زمانی که مسئله‌ی سرکوب مشروطیت مطرح شد، بیش از هر چیز سرکوب نمودهای مکانی آن در دستور کار قرار گرفت. ویژگی نمادین این مکان‌ها که آنها را به‌مثابه نمایندگان فضای مشروطیت و قدرت ملت مطرح می‌کرد، سبب شد که نابودی این مکان‌ها به منزله‌ی نابودی یا در محاق رفتن فضای مشروطیت باشد. در نهایت تسلط حکومت و کنترل کامل شهر با اعلام حکومت نظامی محقق شد. با انحلال مجلس، ظهور مشروطیت به شکل سابق دیگر ممکن نبود، اما مکان‌ها همچنان معانی و ارزش نمادین خود را حفظ کرده بودند. هنگامی که مشروطه‌خواهان تبریزی و بختیاری به تصرف تهران عزم کردند، هدف‌شان نه تسخیر ارگ حکومتی، بلکه پس گرفتن عمارت

^۱ ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۱۷۴.

^۲ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، ص ۶۶۹.

^۳ قهرمان سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۲۱۱۵.

بهارستان به منزله‌ی مکان مجلس بود. این امر خود گویای آن است که در نظر این نیروی تازه، شهر دیگر نه تختگاه شاه که خانه‌ی ملت، و کانون قدرت آن دیگر نه ارگ حکومتی، که مجلس شورای ملی بود.



تابلوی فتح تهران. سردر مجلس شورای ملی و میدان بهارستان در مرکز تصویر مشخص است.

تغییر در فهم از شهر در این دوره با تغییر در فهم از وطن همراه بود. در آستانه‌ی انقلاب مشروطه، وطن به مادر شش هزارساله‌ی بیماری تشبیه شد که به پرستاری و یاری فرزندان نیاز داشت. این فهم تازه از وطن، مقام شاه را به مثابه پدری قیّم و وصی فرزندان، تضعیف کرد و در مقابل آن قرار گرفت.^۱ علاوه بر این، انقلاب مشروطه نیز در بازنمایی‌های این زمان ظهوری زنانه یافت^۲ تا آن‌جا که بسیاری نام

^۱ نک: توکلی طرقي، تجدد بومي و بازنديشي تاريخ، ص ۹۲-۱۰۶.

^۲ بازنمایی انقلاب مشروطه به صورت زن ممکن است ملهم از انقلاب فرانسه باشد. نک: دیوید هاروی، پاریس، پایتخت مدرنیته، ص ۹۶-۹۸.

دخترانشان را مشروطه گذاشتند.^۱ هم‌چنین در آثار این دوره تقابل میان مستبدین و مشروطه‌خواهان به صورت تقابل میان پدر تاجدار و مام وطن بازنمایی شد. این تصویر مادرانه و زنانه از وطن و انقلاب به‌نوعی در فضاهاى شهر نیز بازتاب یافت. عمارت بهارستان به منزله‌ی مکان بروز مشروطیت و با نام زنانه‌ی خود به نمادی از مام وطن تبدیل شد و در مقابل میدان توپخانه به منزله‌ی نمادی از هیبت پدر تاجدار وطن قرار گرفت که هیأت مردانه‌اش علاوه بر وجه نظامی این میدان، در فرم نمادین توپ‌ها^۲ نیز نمایان بود. از دامن مادر بهارستان بود که مردم شهر تولدی دوباره یافتند و نقش‌ها و مسئولیت‌هایی تازه پذیرفتند؛ به این ترتیب، به ساکنان بلد مشروطه‌ای تبدیل شدند که با سکنه‌ی منفعل بلد استبداد که نیازمند پدری قیّم بودند تفاوتی آشکار داشتند. در نتیجه‌ی این امر احساس تعلقى به این مادر شکل گرفت که در حضور مداوم مردم در این مکان و دفاع از آن نمایان بود. در نهایت به «توپ» بسته شدن مجلس شکلی از تعرض و تجاوز به مام وطن را به خود گرفت. استعاره‌ای که شاید تمام داستان مشروطه را در خود داشت؛ داستان هویتی مترقی و نوجو که سر بر آورد، بالید و با خشونت سرکوب شد.^۳

^۱ آقای مهندس سیدمحمد بهشتی در گفتگویی با نگارنده به این نکته اشاره کردند. هم‌چنین عین‌الدوله اشاره می‌کند که وثوق‌الدوله نام یکی از دخترانش را «مشروطه» گذاشته بود که بعد از به توپ بستن مجلس به «مستوره» تغییرش داد. (قهرمان سالور، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، ص ۲۱۶۲).

^۲ صادق هدایت در توپ مرواری، دخیل بستن زنان به این توپ را نشانی از سمبل مردانگی توپ دانست. (با تشکر از مهنام نجفی برای اشاره به این موضوع).

^۳ سرکوب هویت‌های زنانه در شهر در این زمان محدود به این نگاه استعاری نیست. بلکه در زندگی عینی نیز نمود یافت. برای مثال در همان سال نخست مشروطه بی‌بی خانم استرآبادی، مدرسه‌ای با عنوان «دبستان دوشیزگان» افتتاح کرد. هنگامی که مجلس را به توپ بستند، فشارها برای بسته شدن این مدرسه افزایش یافت. آن‌ها می‌گفتند که «دوشیزه» و «دوشیزه» واژه‌ای شهوت‌انگیز است، از این رو مجبور شدند تابلوی مدرسه را پایین بیاورند و با کاغذی روی آن را بپوشانند. پس از آن فقط دختران چهار تا شش سال در این مدرسه پذیرفته شدند. (مهرانگیز ملاح، خدیجه افضل وزیری: دختر بی‌بی خانم استرآبادی، ص ۲۴-۲۷).



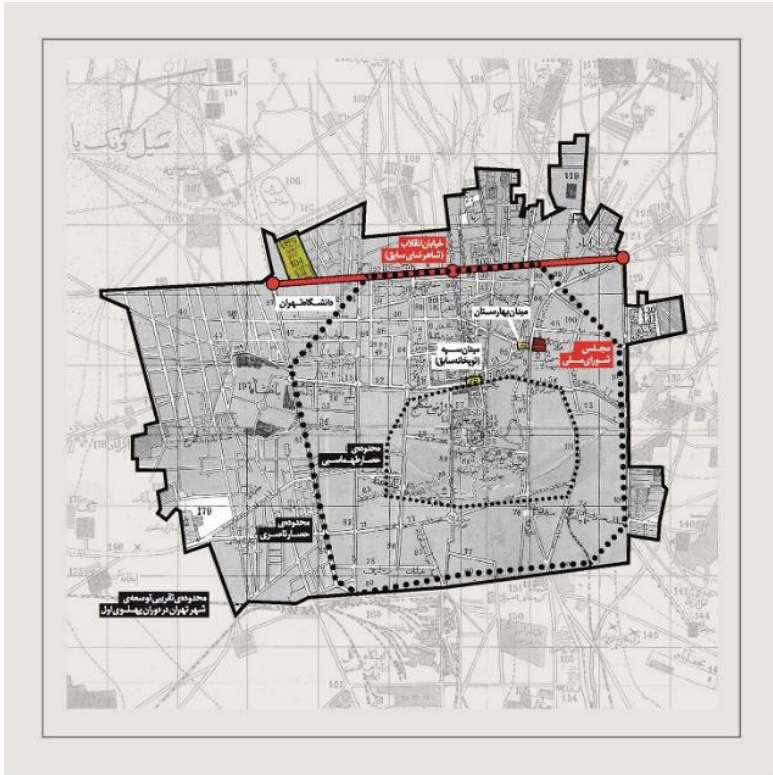
تصویر راست: تقابل مام وطن و پدر تاجدار. مأخذ: روزنامه آذربایجان. تصویر چپ: بازنمایی مشروطیت به صورت زن/فرشته. مأخذ: روزنامه ملانصرالدین.

پرده‌ی سوم:

مصادره‌ی مجلس، مصادره‌ی شهر

در سال‌های نخست مشروطه، فرآیند شکل‌گیری دولت-ملت مدرن را نتیجه‌ی طبیعی فرآیند گسترش خودآگاهی ملی در سطح جامعه می‌دانستند. اما بروز بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی پس از پایان استبداد صغیر و فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، نشانگر شکست نظام برآمده از این گفت‌وگو تلقی شد. این امر به رویکردی اقتدارگرایانه انجامید که با طرح «استبداد منور» و در بازخوانی‌ای متفاوت، این بار «دولت» مقتدر و متشکل از نخبگان آگاه را مسئول ساختن «ملت» می‌دانست. گروه‌های ملی‌گرا و نخبگان روشنفکر فاقد ابزار لازم برای تحقق چنین پروژه‌ای بودند و در نهایت دولت مقتدر ملی در هیئت سلطنت پهلوی محقق شد.^۱ این دولت فرزند هرچند ناخلف مادر مشروطیت بود و برای مشروعیت‌بخشی به خود ناچار بود خصوصیات بی‌ثباتی آن را هر چند در ظاهر به عاریت گیرد. از این رو، تحقق این نخستین دولت مدرن در ایران جز با بازآرایی چهره‌ی استبداد در پس نقابی منور و متجدد ممکن نبود. چهره‌ای متفاوت از استبداد که با نقش و مسئولیت‌هایی تازه‌ای همراه بود و به سازوکارها و شگردهای متفاوتی برای تصاحب فضا و گسترش کنترل خود بر آن نیاز داشت.

^۱ ابراهیم توفیق، «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونالیسم؛ تحلیلی از دولت در عصر پهلوی»، ص ۱۰۶-۱۰۷.



نقشه‌ی توسعه و تغییرات کالبدی تهران در دوره‌ی پهلوی اول

فرآیند تحقق این دولت و بازآرایی وجه استبدادی آن، با تغییرات کالبدی گسترده در سطح شهر تجسم یافت. در آن هنگام معماران و طراحان شهری در خط مقدم پروژه‌ی ساختن دولت-ملت مدرن بودند.^۱ گام نخست در روند تغییر با تلاش برای نمایش نوعی گسست از آن گونه‌ای از استبدادی همراه بود که در ضدیت با مشروطه فهم می‌شد. این امر با برداشتن باروهای شهر و حذف عنوان دارالخلافه از آن^۲ و هم‌چنین با تخریب باروهای ارگ سلطنتی و بخش عمده‌ای از ساختمان‌های محوطه‌ی آن صورت گرفت.^۳ تخریب ارگ سلطنتی، که پیش‌تر جایگاه رفیعش در ذهن ساکنان شهر مخدوش شده بود،

^۱ نک: تالین گریگور، «ساختن ملت و معماری مدرن در ایران قرن بیستم»

^۲ زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نوآرگی در فضای شهر ایرانی، ص ۸۹

^۳ سیدمحسن حبیبی، «دولت و توسعه تهران: ۱۳۰۴-۱۳۲۰». ص ۱۳

علاوه بر نمایش گسست، به معنای حذف چهره‌ی تکین و متعین حکومت از شهر بود. این چنین، حکومت فرصت بیشتری یافت تا با تکثیر چهره‌ی خود در شهر، گاه متظاهرانه و در پس نقاب‌های متفاوت و گاه به شیوه‌هایی پنهان‌تر و بی‌چهره، قدرت‌ش را از مجرای مناسباتی پیچیده‌تر اعمال کند. این تکثر از آسیب‌پذیری حکومت می‌کاست و مقابله با آن را چه به لحاظ عملی و چه به لحاظ ذهنی دشوارتر می‌کرد. در این زمان مداخلات گسترده‌ی شهری به بسط و تغییر تصویر دولت و تبدیل آن به نیرویی همه‌جا حاضر و بر فراز شهر کمک کرد. نیرویی که با حق انحصاری سلب مالکیت به بهانه‌ی منافع عمومی^۱ توانست طرح‌های گسترده‌ی شهری‌اش را پیاده کند. شاکله‌ی اصلی مداخلات ایجاد خیابان‌های جدید و تعریض مسیرهای پیشین بود که با شکافتن محله‌ها و بازار، نخستین ترک‌ها را بر پیوندهای دیرین محلی و صنفی وارد کرد.^۲ پروژه‌ی دولت در ساختن «ایران نوین» و همچنین اتکای آن بر ارتش و بوروکراسی مدرن^۳ نیازی عظیم به ایجاد نهادها و بناهایی تازه را برانگیخت. معماری نمادین این بناها که عمدتاً برگرفته از معماری دوران ایران باستان بود به نشانی از قدرت و اراده‌ی دولت بدل شد.^۴

در این بازآرایی توأمان چهره‌ی شهر و دولت، مجلس و میدان بهارستان نیز تعریفی تازه یافتند. در این زمان میدان بهارستان یکی از اجزای اصلی در ساختار تازه‌ی شهر بود که به سبب توسعه‌ی شمالی تهران در شبکه‌ی جدید رفت‌وآمد سواره به مفصل میان بخش‌های جدید و قدیم بدل شد. گسترش عناصر تفریحی و تجاری و همچنین نهادهای آموزشی در مجاورت میدان و خیابان‌های اطرافش به تقویت کارکردی فرهنگی و تفریحی انجامید که مهم‌ترین نمودهای آن، حضور کافه لقانظه در مجاورت میدان و همچنین گشایش برخی کتابفروشی‌ها در خیابان شاه‌آباد بود. کف‌سازی، سطح‌بندی و جداسازی بخش سواره و پیاده، ایجاد فضای سبز در میانه‌ی میدان و نرده‌کشی اطراف آن

^۱ نک: سهیلا صفری محمدامیر شیخ نوری شهرام یوسفی فر. «اعتراضات مردم به نوسازی شهری در دوره پهلوی اول».

^۲ نک: سیدمحسن حبیبی، «دولت و توسعه تهران: ۱۳۰۴-۱۳۲۰».

^۳ پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۱۶۹

^۴ نک: تالین گریگور، «ساختن ملت و معماری مدرن در ایران قرن بیستم»

و نصب تیرهای چراغ برق از دیگر تغییرات کالبدی میدان و جلوه‌های تجدد در این دوره بود.^۱ به این ترتیب میدان چهره‌ای رسمی، معین‌تر و تعریف‌شده‌تر به خود گرفت و خاطره‌ی آن فضای یله که تجمعات و شکل‌های متکثری از حضور را در خود جای می‌داد در پس این چهره پنهان شد.



میدان بهارستان پیش و پس از مداخلات کالبدی در دوره‌ی پهلوی

در این زمان بر اثر ممنوعیت احزاب و تجمعات و هم‌چنین بسته‌شدن روزنامه‌های مستقل^۲ عملاً امکان خلق سیاست در میدان از میان رفته بود. مجلس نیز چنان‌که آبراهامیان می‌نویسد به نهادی مطیع، تشریفاتی، و بی‌خاصیت بدل شد؛ لباسی آراسته برای پوشاندن بدن عریان حکومت نظامی.^۳ آتش‌سوزی بخشی از ساختمان مجلس در سال ۱۳۱۰ فرصتی مهیا کرد تا تغییر هویت این نهاد با تغییرات کالبدی بنای آن تکمیل شود. در بازسازی مجلس از معماری ایران باستان الهام گرفته شد که برای حکومت پهلوی جنبه‌ای نمادین داشت.^۴

^۱ زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نووارگی در فضای شهر ایرانی، ص ۸۹-۱۰۶. این مقاله به خصوص در بخش تحولات کالبدی و فضایی میدان در دوره‌ی پهلوی بسیار وام‌دار این کتاب است.

^۲ پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۷۲

^۳ همانجا

^۴ زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نووارگی در فضای شهر ایرانی، ص ۸۹-۱۰۶.



ساختمان و سردر مجلس پیش و پس از بازسازی در دوره‌ی پهلوی

سردر قدیمی مجلس نیز که مهم‌ترین عنصر کالبدی در بازنمایی این نهاد بود تخریب شد و سردر کنونی بر جای آن نشست. گویی حکومت با این تغییرات در پی زدودن خاطرات انباشت شده بر این کالبد بود^۱ تا بتواند تصویری مشروعیت‌بخش از رابطه‌ی دولت و ملت را به نمایش بگذارد. قرارگیری مجسمه‌ی دو متری رضاشاه بر روی سکویی سه متری^۲ در میانه‌ی میدانی تهی شده از حضور سیاسی مردم به تمامی گویای وضعیت بود. به این ترتیب، تصویری متناقض از مجلس شورای ملی شکل گرفت که دیگر نه صدای ملت که رستاخیز ارگ سلطنتی و یکی از چهره‌های متکثر دولت در پس نقابی متظاهرانه و به غایت دیگرگونه بود.



سردر قدیم و جدید مجلس شورای ملی

با حمله‌ی متفقین به ایران و استعفا و تبعید رضاشاه خلاء قدرتی پدید آمد که سرآغاز دوره‌ی کوتاهی از مشارکت سیاسی شد. با گشایش احزابی چون حزب توده و احزاب ملی راه برای حضور

۱ همانجا

۲ همان، ص ۱۰۴

برخی نیروهای ملی در مجلس گشوده شد و این امر به فعال شدن سیاسی بخش وسیعی از مردم انجامید.^۱ در چنین شرایطی بود که زندگی سیاسی و اجتماعی میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف آن جانی دوباره یافت. در این زمان میدان به مقرر دفاتر احزاب مختلف سیاسی و برخی روزنامه‌های مستقل تبدیل شد. حضور کتابفروشی‌ها در خیابان شاه‌آباد بیش از پیش گسترش یافت و سالن‌های تئاتر نیز در این خیابان و خیابان لاله‌زار مستقر شدند.^۲ به این ترتیب، حیات سیاسی و فرهنگی میدان توأمان تقویت شد و این مکان را به عرصه‌ی تلاقی و مواجهه‌ی دولت و ملت بدل کرد.

مهم‌ترین چهره‌ی این دوره دکتر محمد مصدق بود؛ فردی درون دولت و همزمان نمادی از مبارزات دموکراتیک ملت بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی. اتکای مصدق به مردم بار دیگر فرصت حضور جمعی مردم و خلق سیاست را در میدان فراهم کرد. در این زمان تجمعات میدان بهارستان نه در حمایت از مجلس بلکه عمدتاً به فرصتی برای حمایت از مصدق در مخالفت و تقابل با مجلس بدل شد. نکته‌ی مهم همین تغییر مرکز ثقل تجمعات از صحن مجلس به میدان بهارستان است؛ از پناه یک نهاد به خودایستایی و بی‌پناهی خیابان و در تقابل با آن نهاد. تقابل مجلس و میدان تا آنجا بود که مصدق یکی از نخستین نطق‌هایش پس از نخست‌وزیری را در میان تجمع خودجوش مردم در میدان بهارستان چنین آغاز کرد: «ای مردم، شما مردم خیرخواه و وطن‌پرست که این‌جا جمع شده‌اید مجلس‌اید و آنجا که عده‌ای مخالف مصالح مملکت هستند مجلس نیست.»^۳ با این تفسیر حضور و تجمع مردم، بی‌نیاز از توسل به قدرتی برتر، خود به امری مشروعیت‌بخش بدل شد و راه را برای تبدیل خیابان به اصلی‌ترین عرصه‌ی بیان خواست‌ها و اعتراضات مردم گشود.

^۱ حسین بشیریه، دولت و انقلاب در ایران، ص ۴۲-۴۵

^۲ زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نووارگی در فضای شهر ایرانی، ص ۱۰۷-۱۲۲.

^۳ روزنامه اطلاعات، سال بیست و ششم، ش ۷۶۲۷ (تاریخ: ۴ مهر ۱۳۳۰)، ص ۵.



تجمع هواداران مصدق در مقابل مجلس شورای ملی

اوج تقابل میان مجلس و میدان در واقعه‌ی سی‌ام تیر به نمایش درآمد. چند روز پیش از این واقعه مصدق بر سر اختلاف با شاه برای نظارت بر ارتش استعفا داد. چنان که آبراهامیان می‌نویسد این استعفا بیش‌تر شکلی از توسل به مردم در مقابل اعمال کنترل و محدودیت از سوی شاه بود و چنان که انتظار می‌رفت واکنش شدید مردم را برانگیخت.^۱ در نهایت روز سی‌ام تیر ۱۳۳۱ با اعتصاب و اعتراضات سراسری تهران آغاز شد و هم‌زمان شهر چهره‌ای نظامی به خود گرفت. بازار و خیابان‌های اصلی شهر به عرصه‌ی تقابل ملت با خشونت عریان ارتش و نظامیان تبدیل شد و به نوشته‌ی مجله‌ی تهران مصور

^۱ یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۳۳۳.

«موج خون و آتش در خیابان‌های تهران»^۱ به راه افتاد. مناطق کارگرنشین شرق تهران به ویژه اطراف راه آهن و کارخانه‌ها و همچنین مسیر از دانشگاه تهران تا مجلس از مهم‌ترین مراکز درگیری بود.^۲ این گونه تغییرات کالبدی و نهادی‌ای که از بالا و به منظور تحکیم نهاد قدرت صورت گرفته بود، برای بیان مطالبات مردم و خواست دموکراسی از پایین به خدمت گرفته شد. اما جدال اصلی چنانکه گفتیم میان مجلس و میدان بود، میان حکومت نظامی و مردم. مردم با هدف تحصن در مقابل مجلس و دادخواهی از کشتار ارتش راهی مجلس و میدان بهارستان شدند. اما مجلس خود مملو از نظامیانی بود که با نزدیک شدن مردم، بر روی آن‌ها آتش گشود.^۳ به این ترتیب، آن لباس آراسته از پیکره‌ی حکومت نظامی کنار رفت. روزنامه‌ی *باختر/امروز* در شرح ماجرا از قول یکی از نمایندگان نوشت: «مجلس که مال این مردم نیست اگر بود تیر به روی آن‌ها خالی نمی‌کرد» و از زبان دیگری پرسید: «مگر این فشنگ‌ها با پول مردم بدبخت این کشور تهیه نشده است چرا به سینه‌ی آن‌ها خالی می‌کنید؟»^۴

واقعه‌ی سی تیر در نهایت با مقاومت مردم به عقب‌نشینی ارتش و حکومت انجامید و به این ترتیب در طول حدود یک سال تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد فرصت کوتاه برای حضور مردم بر صحنه‌ی سیاسی شهر تداوم یافت. اوج این حضور در سالگرد شهدای سی تیر به ظهور رسید. چندی بعد نیز در پی نخستین تلاش ناکام برای کودتا، در بیست‌وپنجم مردادماه، مردم مجسمه‌ی «دیومهبیب» و «قلدر» رضاشاه را پایین کشیدند و پرچم سهرنگ ایران را به جای آن برافراشتند.^۵

^۱ تهران مصور، شماره‌ی ۴۶۷، ص ۱.

^۲ یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۳۳۵.

^۳ روزنامه *باختر امروز*، ش ۸۶۷ (تاریخ ۳۱ تیر ۱۳۳۱)، ص ۵

^۴ همانجا

^۵ روزنامه *باختر امروز*، ش ۱۱۷۳ (تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۳۲)، ص ۱ و ۷.



پایین کشیدن مجسمه‌ی رضاشاه توسط مردم در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ (تصویر سمت راست از روزنامه باختر امروز، ش ۱۱۷۳، ص ۱)

با این حال دولت ملی مصدق دولت مستعجل بود و با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید. بار دیگر احزاب سیاسی به خصوص جبهه‌ی ملی و حزب توده سرکوب و متلاشی شدند و امکان مخالفت سازمان‌یافته با حکومت از میان رفت.^۱ با نظارت و دخالت حکومت بر انتخابات، مجلس بیش از پیش از اعتبار ساقط شد و حیات سیاسی میدان نیز کمابیش از میان رفت. حکومت با قلمروزدایی از ملت سیطره‌ی خود را بر میدان و مجلس با بازگرداندن مجسمه‌ی رضاشاه در میانه‌ی میدان^۲ و هم‌چنین برقراری مراسم و جشن‌های دولتی در آن مکان به نمایش گذاشت. عیان‌ترین جلوه‌ی سیطره‌ی حکومت در سالگرد پنجاه سالگی مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۳۳۴ به نمایش درآمد: جشنی سراسر حکومتی با نزدیک به سه هزار نفر مهمان از سفرا و نمایندگان خارجی گرفته تا رؤسای دربار و امرای ارتش و البته بدون حضور مردم. چهره‌ی اصلی این صحنه محمدرضاشاه بود که در سخنان ابتدایی خود از ترقیات و تحولاتی گفت که «به دستِ قادر پدر تاجدار»ش صورت گرفته بود.^۳ مراسمی به‌تمامی در تعارض با با نخستین جشن سالگرد مشروطه که تماماً به دست انجمن‌های مردمی و با خطابه‌های ملت‌برگزار^۴ شد و در غیاب شاه وقت (محمدعلی‌شاه) فقط به نمایش تمثالی از او اکتفا کرد.^۵

^۱ یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۳۴۵.

^۲ زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نووارگی در فضای شهر ایرانی، ص ۱۱۱ و ۱۲۹.

^۳ روزنامه‌ی اطلاعات، ش ۸۷۴۴، ص ۴. (۱۶ مرداد ۱۳۳۴). همچنین نک: زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان:

تجربه نووارگی در فضای شهر ایرانی، ص ۱۳۴-۱۳۵.

^۴ روزنامه‌ی مجلس، ش ۱۴۵.

^۵ محمد معینی، «ورقی از تاریخ انقلاب مشروطه ایران: خاطرات ولد میرزا نصرالله تفرشی»، ص ۲۴۴.

با تصاحب مجلس و میدان بهارستان به دست حکومت، کانون اعتراضات و تجمعات مردم به تدریج به خیابان شاهرضا (انقلاب کنونی) و اطراف دانشگاه تهران منتقل شد. این امر با جابجایی مراکز فرهنگی و کتابفروشی‌ها از اطراف مجلس و استقرارشان در امتداد آن خیابان همراه بود.^۱ به این ترتیب در وقایع منتهی به انقلاب ۵۷، مجلس و میدان جز نقشی حاشیه‌ای نداشتند. مهمترین نمود این اعتراضات در میدان، پایین کشیدن دوباره‌ی مجسمه‌ی رضاشاه^۲ و همچنین تظاهرات طرفداران قانون اساسی و سوسیال‌دموکراسی بود.^۳ در نهایت مجلس شورای ملی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و همزمان با پیروزی انقلاب به تصاحب انقلابیون درآمد.^۴ در گشایش‌های نخستین پس از انقلاب، همچنان برخی تجمعات، عمدتاً از سوی ملی‌گرایان، در اطراف مجلس برگزار شد.

در پی بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران نخستین محل اقامت او مدرسه‌ی رفاه واقع در ضلع شرقی ساختمان مجلس بود. این مدرسه از زمره‌ی مدارس مذهبی بود که اسلام‌گرایان برای پرورش نیروهای معتقد و وفادار به خود پایه نهاده بودند. اما به دلایلی وی به‌زودی از این محل به مدرسه‌ی علوی واقع در خیابان ایران نقل مکان کرد. برخی علت این جابه‌جایی را کوچک بودن این مدرسه و حجم بالای جمعیتی دانسته‌اند که به دیدار وی می‌رفت و برخی دیگر نیز دور کردن او از نیروهای نزدیک به نهضت آزادی که در این محل بیشتر حضور داشتند. اما نخستین اعدام‌های بعد از انقلاب در پشت‌بام همین مدرسه‌ی رفاه انجام شد.

^۱ زهرا اهری و سیدمحسن حبیبی، میدان بهارستان: تجربه نووارگی در فضای شهر ایرانی، ص ۱۳۷-۱۴۰.

^۲ روزنامه‌ی کیهان، ش ۱۰۶۱۵، ص ۶ (۲۷ دی ۱۳۵۷)

^۳ روزنامه‌ی کیهان، ش ۱۰۶۲۲، ص ۱ (۵ بهمن ۱۳۵۷)

^۴ روزنامه‌ی کیهان، ش ۱۰۶۳۶، ص ۱ (۲۳ بهمن ۱۳۵۷)



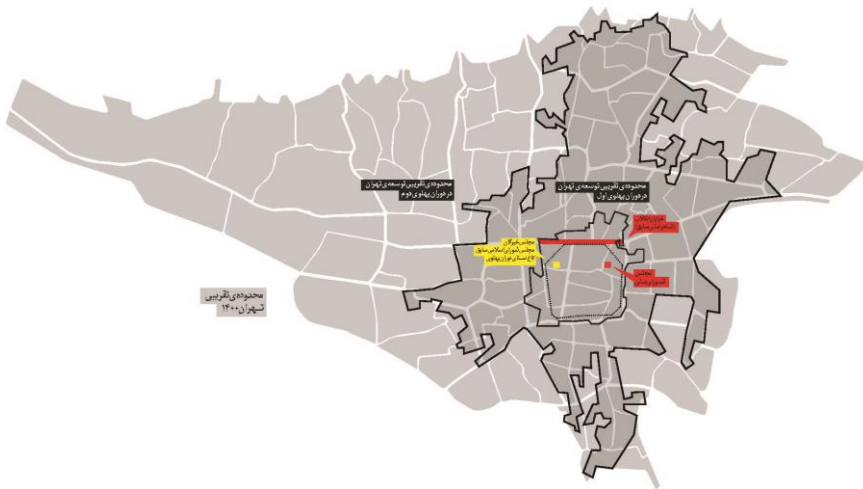
تصرف مجلس شورای ملی توسط انقلابیون مسلح و سنگر بندی در مقابل آن

اما استقرار نظام جدید پس از انقلاب با سرکوب شدید احزاب و نفی تکثرهای سیاسی همراه بود؛
 نظمی جدید با سازوکارهای خاص خود برای تصاحب و کنترل فضا. پس از انقلاب نیز مقاومت مردم
 به اشکال گوناگون و در سطوح متفاوت ادامه یافت اما آنچه بر نهاد مجلس و مکان استقرار آن گذشت
 بیشتر بازتاب سازوکارهای کنترل و سلب مالکیت عمومی فضا از سوی حکومت بود.

نخستین نهادی که پس از انقلاب تشکیل شد «کمیته‌ی انقلاب اسلامی» بود که دفتر مرکزی آن در
 ساختمان مجلس شورای ملی مستقر شد.^۱ این کمیته در محلات مختلف شهر و تحت نظارت مساجد
 شکل گرفت و وظیفه‌ی آن در گام نخست تأمین امنیت و جمع‌آوری اسلحه‌ها از میان مردم بود. کمیته‌ی
 انقلاب به تدریج به صورت نهادی متشکل، نظامی و تا حدی خودسر درآمد که مهم‌ترین نقش را در
 سرکوب احزاب، حذف تکثر سیاسی و همچنین امنیتی کردن فضای شهر و زندگی روزمره‌ی مردم
 داشت. این کمیته در نهایت در سال ۱۳۷۰ با شهربانی و ژاندارمری ادغام شد و به تأسیس نیروی انتظامی

^۱ برای اطلاعات بیشتر می‌تواند به خاطرات پایه‌گذاران کمیته (مانند آیت‌الله مهدوی کنی، محسن رفیق‌دوست، و عزت شاهی) رجوع کنید.

جمهوری اسلامی ایران (ناجا) انجامید. اما امتداد حضور کمیته در این نهاد بیش از همه در یگان ویژه‌ی ناجا نمود داشت که مهم‌ترین نقش را در مهار اعتراضات در در سال‌های مختلف داشته است. در کنار این گفتمان امنیتی و نظامی، روند کنترل و نظارت بر نهادها و فضای عمومی با سازوکارهای اسلامی سازی تشدید شد. در نتیجه‌ی این امر، «مجلس شورای ملی» نیز برخلاف نص صریح قانون اساسی اولیه و با رأی نمایندگانی که باید پاسدار این قانون می‌بودند به «مجلس شورای اسلامی» تغییر کرد و دگرذیسی آن از نهادی ملی به نهادی حکومتی تبلوری نمادین یافت.



نقشه‌ی توسعه‌ی تهران در دوره‌های مختلف

تغییر نام و هویت مجلس با تغییر مکان آن همراه بود. مجلس بدون طی کردن روندی شفاف و به تصمیم «مسئولان» به کاخ سنا منتقل شد. مطلبی در روزنامه‌ی اطلاعات با انتقاد از این تصمیم، «سنای آریامهری» را بنایی دانست که «مفسدین فی الارض» که «عمری را به نوکری رژیم شاه گذرانده بودند» در آن گرد هم جمع می‌شدند در حالی که ساختمان بهارستان یادگاری بود از «مشروطیت» و «تداوم انقلاب». همچنین معماری «غربی»^۱ و «پرزرق و برق» کاخ سنا به مثابه مکانی نامناسب برای «نمایندگان

^۱ روزنامه‌ی اطلاعات، ش ۱۶۱۴۷، ص ۲. (تاریخ: ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹)

مردم مستضعف» تصویر شد.^۱ اما مجلس تا سال ۱۳۸۳ در کاخ سنا ماند و زمانی که قرار شد به بهارستان بازگردد نه به بنای قدیمی مجلس شورای ملی که به ساختمانی تازه‌ساز در بخش شمالی محوطه‌ی مجلس منتقل شد. معماری و فرم ساختمان جدید مجلس انتقادهای بسیاری را برانگیخت اما فراتر از آن از میان رفتن بخشی از حافظه‌ی تاریخی شهر و گسستن پیوند تاریخی این نهاد و میدان بهارستان به منزله‌ی مکان تجمع مردم بود. برخلاف مجلس شورای ملی که مهم‌ترین المان کالبدی آن سردر مجلس و در حقیقت آستانه‌ی پیونددهنده‌ی این نهاد با شهر و مردم بود، مجلس جدید عمدتاً با فضای داخلی آن و به واسطه‌ی تصویر رسانه‌ها در ذهن مردم تداعی می‌شود.

با آن که زیربنای ساختمان جدید حدود ۲۵۰۰۰ مترمربع است و ساختمان‌های کمیسیون و اداری مجزا با وسعت قابل توجه دارد اما فقط با گذشت چند سال به بهانه‌ی کمبود جا، بار دیگر زمزمه‌های توسعه‌ی مجلس به گوش رسید و اسکلت‌های ساختمان‌های جدید در محوطه‌ی آن سربر آوردند.^۲ طرح توسعه‌ی مجلس این بار پا را فراتر گذاشت و عملاً فضای عمومی شهر را به تملک مجلس درآورد و به الحاق خیابان شرقی محوطه، خیابان «مردم»، به این قلمرو انجامید. تصرف خیابان مردم توسط مجلس خود به تمامی گویای وضعیت است. البته به جای واژه‌ی «تصرف» از واژه‌ی «خرید» استفاده می‌شود اما دقیقاً معلوم نیست که چگونه با پول مردم خیابان مردم را از مردم خریده‌اند. با این حال توسعه‌ی مجلس به محوطه‌ی شرقی محدود نماند و زمزمه‌های توسعه‌ی آن از شمال و جنوب ادامه دارد. توسعه‌هایی که در فرآیندهایی غیرشفاف و با صرف هزینه‌های کلان به تصرف خیابان‌های بیشتر و تخریب بافت محلی می‌انجامد. مردم محلی در فرآیندهای تصمیم‌گیری کوچک‌ترین سهمی ندارند و ناچار به واگذاری خانه‌هایشان می‌شوند. امری که بیش از پیش این مکان را از حافظه‌ی تاریخی‌اش تهی می‌کند.

این قلمرو گسترانی عینیت یافتن شکلی از ارگ حکومتی به جای خانه‌ی ملت است. ارگی که قدرتش را از حق انحصاریش بر روی قانون می‌گیرد. اما این ارگ برخلاف گذشته نشانی از تجمع و تمرکز قدرت نیست. وجود نهادهای متعدد قدرت در جمهوری اسلامی به شکلی شاید هوشمندانه به بی‌چهره شدن بیش از پیش حاکمیت منجر شده‌است و نهادی چون مجلس صرفاً یکی از چهره‌های نه‌چندان

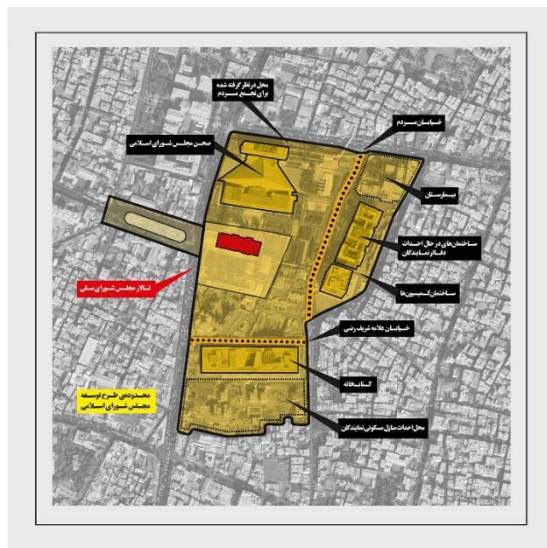
^۱ روزنامه‌ی اطلاعات، ش ۱۶۱۶۴، ص ۵. (تاریخ: ۲۴ خرداد ۱۳۵۹)

^۲ درباره‌ی طرح توسعه‌ی مجلس نک: دوهفته‌نامه جامعه پویا، شماره ۱۵، نیمه دوم شهریور ۱۳۹۵، ص ۱۰-۱۷. همچنین: مهلا لشکری و سمیه رضایی، «ارزیابی ساماندهی مجموعه بهارستان با تأکید بر طرح توسعه مجلس شورای اسلامی»، اولین کنفرانس بین‌المللی و سومین کنفرانس ملی معماری و منظر شهری پایدار، فروردین ماه ۱۳۹۵

آراسته برای پوشاندن این بی‌چهرگی است. نهادی که بیش از آنکه نمادی از قدرت باشد، صرفاً فضا را اشغال می‌کند؛ گذشته را از آن می‌زداید و آن را خالی از امکان می‌کند. این الگوی اشغال فضا محدود به این مکان نیست و در سایر بخش‌های شهر نیز نمایان است. به این ترتیب عملاً با شکلی از تملک فضای عمومی به دست حکومت مواجهیم که تنها با به حاشیه‌راندن و طرد بیشتر مردم از مرکز شهر محقق می‌شود. شهری که با حذف مردم هر روز بیش از پیش شکلی از مقرر حکومت (دارالخلافه) را به خود می‌گیرد.



نمایی از اسکلت‌های ساختمان‌های در حال ساخت در محوطه‌ی مجلس



طرح توسعه‌ی مجلس شورای اسلامی مصوب شورای عالی معماری و شهرسازی ۹۹/۲/۲۲

مرور اجمالی آنچه پس از انقلاب بر مجلس و مکان آن گذشت تنها نمایانگر بخشی از سازوکارهای متکثر تصاحب و کنترل فضا در این دوره است. سازوکارهایی که گاه با خوشنوی عریان و گاه پنهان‌تر و بی‌چهره عمل می‌کنند. در نتیجه‌ی این قلمروزدایی‌ها و طرد مردم از فضاها و مکان‌های شهری است که وضعیت موجود بیش از هر چیز با مفاهیمی چون انسداد و ترس از عصیان و فروپاشی گره خورده است. بسته شدن افق امکان‌های گروه‌های فرودست با احساسی از استیصال و ناتوانی توأمان می‌شود و راه را حتی بر تخیل افق‌های تازه می‌بندد. همین مسدود شدن تخیل است که آینده را محدود به دو گانه‌هایی کاذب می‌کند که حاصلی جز تشدید انقیاد نخواهد داشت. رهایی از این تنگنا و از جای برخاستن و از سرگرفتن مبارزات جز با امتداد لحظه‌ی اکنون در گذشته و آینده میسر نخواهد بود؛ به یاد سپردن و پاسداری از هر آنچه در این مسیر خلق شده و بر جای مانده است و شهامت تخیل آینده آن‌چنان که پیش از این نبوده است. مقابله با این قدرت متکثر هزارچهره و بی‌چهره نیازمند به کار گرفتن شیوه‌هایی خلاقانه‌تر و متکثر است. ما نیاز به تقویم و نقشه‌های خودمان داریم. نیاز به حفظ کردن هر آنچه که قدرت می‌خواهد چنان نابودش کند که گویی هیچ‌گاه نبوده است.

علی‌رغم تمام این قلمروزدایی‌ها، از مبارزات ملت همواره یک نوع از مکان بر جای مانده است: مکان دفن بدن‌های مبارز کشته‌شده‌ای که زمانی بر روی صحنه و با برهم زدن آن در پی خلق افق‌هایی تازه بودند. مکان‌هایی که انباشت تمام آن مبارزات و خشم و درد یک ملت را در خود نهفته دارد. از

این بابویه تا تمام گورهای پراکنده‌ی کشته‌شدگان در سرتاسر این سرزمین. مادیت انکارناپذیر بدن‌هایی که هنوز هم در مقابل مصادره‌ی حریم‌های فضا توسط حکومت مقاومت می‌کنند. تنها به واسطه‌ی ماست که می‌توانند این مبارزه را ادامه دهند.

چنان‌که مصدق در سالگرد شهدای سی تیر تأکید کرد: «جای تأسف موقعی خواهد بود که خدای ناخواسته ملت نتواند از این فداکاری‌های بی‌دریغ فرزندان خود نتیجه‌ای که لازم است به دست آورد و از این خون‌های مقدسی که ریخته شده بهره‌ای که شایسته است نتواند تحصیل کند».^۱ از این‌جا که ما ایستاده‌ایم جای تأسف از یاد بردن مسیر طی شده است؛ از یاد بردن و تسلیم شدن.

^۱ از پیام رادیویی مصدق در سالگرد شهدای ۳۰ تیر

منابع

- آبادیان، حسین و محمد بیطرفان. «موانع تاریخی رشد مدیریت شهری در دوره اول مشروطه؛ تجربه انجمن‌های بلدی». در *تحقیقات تاریخ اجتماعی*. ش ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، ص ۱-۲۴.
- آبراهامیان، یرواند. *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
- _____ «استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار»، در یرواند آبراهامیان، *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی. تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۳.
- آجودانی، ماشاءالله. *مشروطه ایرانی*. تهران: اختران، ۱۳۸۲.
- اشمید، کریستین. «نظریه هانری لوفور درباره تولید فضا: به سوی دیالکتیکی سه‌بعدی» در *فضا، تفاوت، زندگی روزمره: خوانش هانری لوفور*. تهران: نشر تیسرا، ۱۳۹۳.
- اهری، زهرا و سیدمحسن حبیبی. *میدان بهارستان: تجربه نوآوری در فضای شهری ایرانی*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۴.
- بشیریه، حسین. *دولت و انقلاب در ایران ۱۳۴۱-۱۳۶۱* ش. ترجمه‌ی محمود رافع. تهران: نشر مانیا هنر، ۱۳۹۹.
- توفیق، ابراهیم. «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونالیسم؛ تحلیلی از دولت در عصر پهلوی». در *جامعه‌شناسی ایران*، دوره‌ی هفتم، شماره ۱. ص ۹۳-۱۲۵
- توکل‌طرقی، محمد. *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۱.
- تهرانی (کاتوزیان)، محمدعلی. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹.
- جعفریان، رسول. *بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس*.
- حبیبی، سیدمحسن. «دولت و توسعه تهران: ۱۳۰۴-۱۳۲۰». *نشریه محیط‌شناسی*. دوره ۱۵، شماره ۱۵، زمستان ۱۳۶۸. ص ۱۱-۲۲
- دولت‌آبادی، یحیی. *حیات یحیی*. تهران: نشر عطار و فردوسی، ۱۳۶۲.
- رحمانیان، داریوش. *جنبش مشروطه*. تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۹۰.
- روزنامه‌ی آینه غیب‌نما*، شماره ۲۳.
- روزنامه‌ی اطلاعات*، شماره‌های ۷۶۲۷، ۸۷۴۴، ۱۶۱۴۷، ۱۶۱۶۴
- روزنامه‌ی باختر امروز*، شماره‌های ۸۶۷، ۱۱۷۳.
- روزنامه‌ی تمدن*، شماره‌های ۳.
- روزنامه‌ی حبل‌المتین*، شماره‌های ۳ و ۲۳.
- روزنامه‌ی صبح صادق*، شماره‌های ۷۸، ۱۰۶.
- روزنامه‌ی کشکول*، شماره ۵.
- روزنامه‌ی کیهان*، شماره‌های ۱۰۶۱۵، ۱۰۶۲۲، ۱۰۶۳۶.
- روزنامه‌ی مجلس*، شماره‌های ۱۹، ۵۶، ۱۴۵، ۹۳، ۱۱۸.
- سالور، قهرمان میرزا. *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*. تصحیح ایرج افشار. تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.

سلطانی، سیدعلی اصغر. قدرت، گفتمان و زبان: ساز و کارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران. تهران: نی، ۱۳۹۲.

صفری، سهیلا و محمدامیر شیخ نوری شهرام یوسفی فر. «اعتراضات مردم به نوسازی شهری در دوره پهلوی اول». تحقیقات تاریخ اجتماعی. سال چهارم (بهار و تابستان ۱۳۹۳). شماره ۱.

طباطبایی، سیدجواد. تأملی درباره‌ی ایران. ج ۲، ق ۲. تهران: انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۲.
کاتوزیان، محمدعلی (همایون). «مسائل دموکراسی یا حوزه‌ی همگانی در ایران نو». در اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۴۷-۱۴۸ (۱۳۷۸). ص ۲۶-۳۵.

کسروی تبریزی، احمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. ج ۱ و ۲. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

کرمانی، ناظم‌الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: نشر پیکان، ۱۳۷۶.

گریگور، تالین. «ساختن ملت و معماری مدرن در ایران قرن بیستم». ترجمه‌ی علی پوررجبی. در وبسایت کوبه لشکری، مهلا و سمیه رضایی، «ارزیابی ساماندهی مجموعه بهارستان با تأکید بر طرح توسعه مجلس شورای اسلامی».

اولین کنفرانس بین‌المللی و سومین کنفرانس ملی معماری و منظر شهری پایدار، فروردین ماه ۱۳۹۵

مارتین، ونسا. عهد قاجار: مذاکره، اعتراض و دولت در ایران قرن سیزدهم. ترجمه‌ی حسن زنگنه. تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۷.

مجدالاسلام کرمانی، احمد. تاریخ انحطاط مجلس. اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۲۵۳۶.

مجله‌ی تهران مصور، شماره‌ی ۴۶۷

مجله‌ی جامعه پویا، شماره‌ی ۱۵.

معینی علمداری، جهانگیر. زیست جهان و اهمیت آن برای نظریه‌ی سیاسی. تهران: رخداد نو، ۱۳۹۳.

معینی، محمد. «ورقی از تاریخ انقلاب مشروطه ایران: خاطرات ولد میرزا نصرالله تفرشی».

ملاح، مهرانگیز. خدیجه افضل وزیر: دختر بی‌بی خانم استرآبادی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۵.

ملک‌زاده، مهدی. انقلاب مشروطیت ایران. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۳.

مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. تهران: نشر زوار، ۱۳۸۴.

نجفی، مهنام. میدان توپخانه دارالخلافه ناصری: ذهنیت ایرانی و ره‌آورد دیگری. تهران: نشر روزنه، ۱۳۹۰.

نجم‌آبادی، افسانه. حکایت دختران قوچان: از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه. سوند: نشر باران، ۱۹۹۵.

هاروی، دیوید. پاریس، پایتخت مدرنیته. ترجمه‌ی عارف اقوامی مقدم. تهران: نشر پژوهش، ۱۳۹۲.

Agnew and D. Livingstone (eds.) *Handbook of Geographical Knowledge*. London: Sage, 2011.
Bourdieu, Pierre. *Physical space, Social space and Habitus*, Institutt for sosiologi og samfunnsgeografi, Universitetet I Oslo, Rapport 10: 1996.

Burkitt, Ian. "Relational Agency".

Lefebvre, Henri. *The Production of Space*, translated by Donald Nicholson-Smith. ISBN: 978-0-631-18177-4. August 1991, Wiley-Blackwe

Löv, Martina. "The Constitution of Space: The Structuration of Spaces Through the Simultaneity of Effect and Perception". In *European Journal of Social Theory* 11(1): 25-49.

Magda, Mavridou. *An Investigation of the Relation of Space to Society: A discussion on A. Giddense, H. Lefebvre and Space Syntax*. MSc Thesis at Built Environment, Advanced Architectural Studies. University College of London, 2003.

Massey, Doreen. "A Global Sense of Place". From *Space, Place and Gender*. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1994.

Monnet, **Jérôme**. "The symbolism of place: a geography of relationships between space, power and identity", *Cybergeo : Revue européenne de géographie / European journal of geography*, UMR 8504 Géographie-cités, 2011.